بسمه تعالی

سال یازدهم هجری: اثر ویکتور هوگو

ترجمه کامل شعر"سال نو هجری" مربوط به روزهای آخر زندگی پیامبر (ص)

نوشته: نادر حسن زاده

وقایع مهم سال نهم هجرت:

۱. روی‌آوردن قبایل مختلف شبه جزیره به سمت اسلام

۲. وقوع غزوه تبوک

وقایع مهم سال دهم هجرت:

۱. آخرین حجّ پیامبر (حج الوداع)

۲. ماجرای غدیر و تعیین امیر مؤمنان علی(ع) به عنوان جانشین

وقایع مهم سال یازدهم هجرت:

۱. اعزام سپاه اسامه بن زید توسط پیامبر (ص) در اواخر ماه محرم برای مصاف با سپاه روم و کارشکنی خواص

۲. رحلت پیامبر (ص) و غسل و کفن و دفن او توسّط علی (ع)

۳. واقعه سقیفه و انتصاب ابوبکر به عنوان خلیفه اول مسلمین

۴. اعزام سپاه اسامه بن زید توسط ابوبکر و غلبه او بر دشمن و مراجعت به مدینه با کلی غنایم جنگی





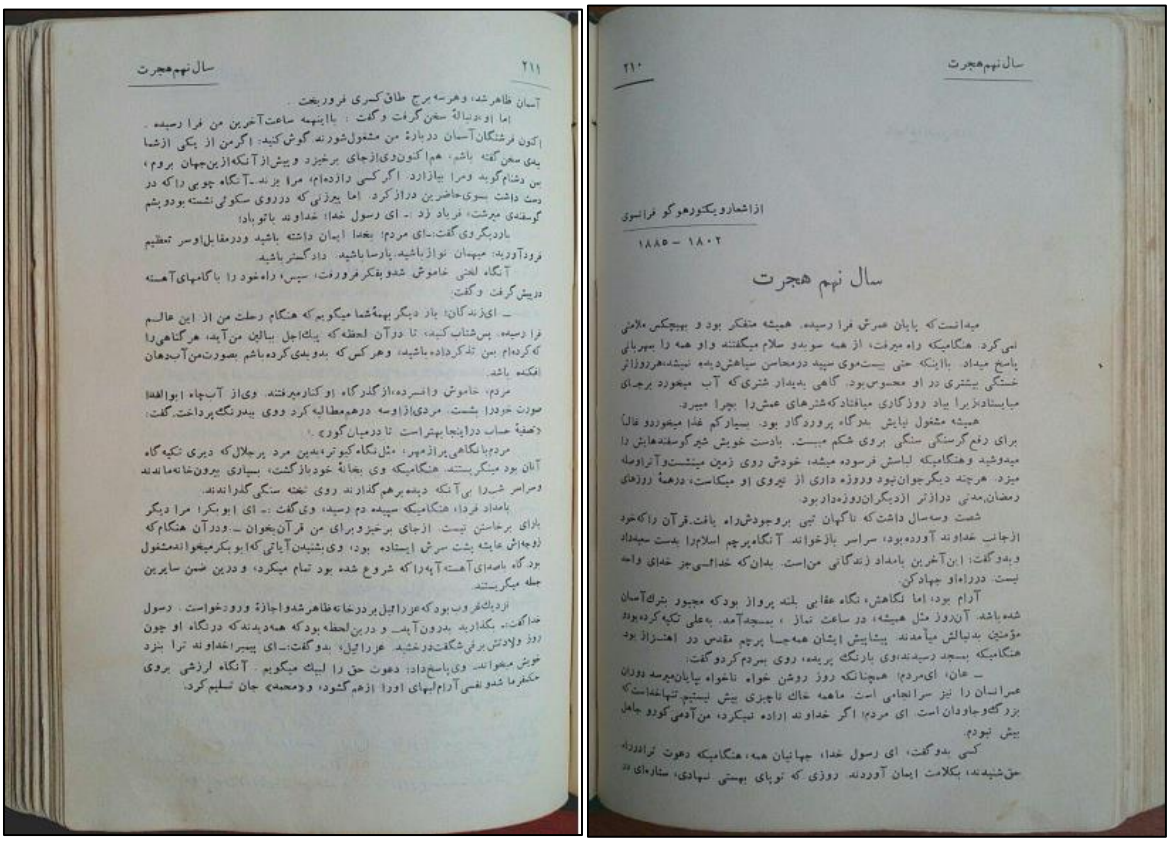


(تاریخ تهیه و تدوین ۱۴۰۰/۵/۱۴. تاریخ نشر۱۴۰۰/۵/۲۲ برابر با چهارم محرم. تاریخ بازبینی سوم ۱۴۰۱/۸/۲۵)

hasanzadehr@yahoo.com

شعر بلند سال نو هجری (THE NEW YEAR OF THE HEGIRE) اثر ویکتور ماری هوگو (Marie Hugo Victor) شاعر، داستان نویس، درام نویس و بنیانگذار مکتب رومانتیسم سده نوزدهم فرانسه است. او متولد ۲۶ فوریه ۱۸۰۲ و درگذشته در ۲۲ مه ۱۸۸۵ است. از آثار مشهور وی "بینوایان"، "گوژپشت نتردام" و "مردی که می خندد" می‌باشد.

از جوانی با اثر او درباره روزهای پایانی عمر حضرت محمد (ص) آشنا بودم و دست نویس آن روزها را در دفتر یادداشت خود دارم. در ایران این اثر یکسال قبل از تولد من، توسط شجاع الدین شفا (۱۳۳۳) بنام سال نهم هجری ترجمه و انتشار یافته بود (ماخذ: سایت ن. معماریان):



سال نهم هجرت

۲۱۰

ازاشعارویکتورهوگو فرانسوی

۱۸۰۲ - ۱۸۸۵

سال نهم هجرت

میدانست که پایان عمرش فرا رسیده. همیشه متفکر بود و بهیچکس «لامی نمی‌کرد. هنگامیکه راه میرفت، از همه سوبدو سلام میگفتند واو همه را بمهربانی پاسخ میداد. بااینکه حتی بیست‌موی سپید درمحاسن سیاهش‌دیده نمیشد،هرروزاثر خستگی بیشتری در او محسوس‌بود. گاهی بدیدار شتری‌که آب میخورد برمیخاست میایستاد،زیرا یاد روزگاری میافتاد‌که‌شترهای عمش‌را بچرا میبرد.

همیشه مشغول نیایش بدرگاه پروردگار بود. بسیارکم غذا میخورد و غالباً برای رفع گرسنگی سنگی بروی شکم میبست. بادست خویش شیرگوسفندهایش را میدوشید وهنگامیکه لباسش فرسوده میشد، خودش روی زمین مینشست‌وآنراوصله میزد. هرچند دیگرجوان‌نبود وروزه داری از پیروی او میکاست، درهمهٔ روزهای رمضان‌مدتی دراز‌تر ازدیگران‌روزه‌دار بود.

شصت وسه‌سال داشت‌که ناگهان نبی برجودش‌راه یافت.قرآن راکه‌خود ازجانب خداوند آورده‌بود، سراسر بازخواند. آنگاه‌برجم اسلام‌را بدست سپیدداد وبدوگفت: این‌آخرین بامداد زندگانی من‌است. بدان‌که خداسی‌جز خدای واحد نیست. دررا‌و جهادکن.

آرام بود، اما نگاهش، نگاه عقابی بلند پرواز بودکه مجبور بترك‌آسمان شده‌باشد. آن‌روز مثل همیشه، در ساعت نماز ، بمسجدآمد. بعلی تکیه‌کرده‌بود. مؤمنین بدنبالش میآمدند. پیشایش ایشان همه‌جا پرچم مقدس در اهتزاز بود. هنگامیکه بمسجد رسیدند،وی بارنگ پریده، روی بمردم کردوگفت:

— عان، ای‌مردم! همچنانکه روز روشن خواه ناخواه بپایان‌میرسد دوران عمرانسان را نیز سرانجامی است ماهمه خاك ناچیزی پیش نیستیم.تنهاخداست‌که بزرگ‌وجاودان است ای مردم! اگر خداوند اراده نمیکرد، من آدمی کودن جاهل بیش نبودم.

کسی بدوگفت، ای رسول خدا، جهانیان همه، هنگامیکه دعوت ترا دیدند، حق‌شنیدند، بکلامت ایمان آوردند. روزی که تو برای بهشتی نهادی، ستاره‌ای در

در ترجمه نفیس دیگر مربوط به خانم ویدا رامین،۱۳۹۱ و آقای رقیم،۱۳۹۲ و در باز نشرهای متعدد و شرح آن توسط بسیاری از صاحب نظران، عنوان سال نهم هجری (The ninth year of the Hijri year) حفظ شده است. در حالیکه در متن انگلیسی سال ۲۰۲۰، عنوان شعر بنام سال نوی هجری (The new year of the Hegira) تغییر داده شده است.

پرسش اینجاست که آیا خود هوگو عنوان سال نهم هجری (The ninth year of the Hijri year) را بر نام شعر خود برگزیده است؟ **عنوان فرانسوی شعر (L'an neuf de l'hegire) موید اشتباه تاریخی خود هوگوست**. در آن صورت چه فرد/ارگانی

متوجه عنوان آن اشتباه بزرگ شده است و در سال ۲۰۲۰ آن را به سال نوی هجری (The new year of the Hegira) تغییر داده است؟

در چند متون انگلیسی از جمله سایت Leader مربوط به کشور عربستان سعودی از این شعر بنام سال نهم هجری (The ninth year of the Hijri year) یاد شده است و در شرح آن نوشته شده است:

ویکتور هوگو شعری با عنوان "نهمین سال سال هجری" سرود. این شعر در کتاب حماسه جاودانه او "افسانه قرنها (Légende des siècles)" درج شده است. شعر سال نهم هجری شامل ۱۷۶ سطر است که در سال ۱۸۵۸ به رشته تحریر درآمده است. در آن ایام هوگو ۵۶ سال سن داشت. درست پس از حمله او به عرفان و دوران معنویت گرایی خود بین سالهای۱۸۵۳ تا ۱۸۵۶.

Victor Hugo wrote the poem entitled “The ninth year of the Hijri year”. It is within his immortal epic “Legend of the Centuries”, in which he praised Prophet Muhammad PBUH (peace be upon him). The Nine Years of Hijri” consisting of 176 lines. The year is 1858. Hugo is 56 and has just begun writing his epic poem *La Légende des siècles* (The Legend of the Centuries) shortly after his attack of mysticism and his spiritualist period from 1853 to 1856.

ایراد ترجمه های موجود:

۱. مشکل فقط در عنوان شعر نیست که خود یک مشکل عظیم است و غیر قابل اغماض. زیرا در سال نهم هجری، پیامبر (ص) مشغول پذیرفتن هیئت های تازه مسلمان شده از جوانب و اکناف و نیز درگیر غزوه تبوک بود (۱). اشتباهات فاحش دیگری در این متون دیده می شود که نیاز به تصحیح عاجل دارد.

۲. یکی از آخرین یافته های من در آخرین روزهای تدوین نوشته حاضر، پی بردن به ماهیت فردی بود که **در متون ترجمه شده فعلی او را سعید و نه حتی پسر سعید (Seid's son) خطاب کرده اند** (شفا،۱۳۳۳، رامین، ۱۳۹۱ و رقیم،۱۳۹۲ و عجیب که در صفحه وبلاگ نوشته رقیم (muhammadforal)، یکبار او را علی بن ابیطالب (ع) و یکبار دیگر سعید خوانده است! ترجمه های آنلاین اینترنتی فارسی به انگلیسی هم واژه"**Seid's son**" را سعید ترجمه می شود. در حالیکه نظر هوگو، نه سعید بوده است و نه علی (ع) بلکه اسامه بن زید فرزند زید بن اسامه است. دقیقا همان فردی که اوائل یا اواخر محرم سال ۱۱ ه.ق حضرت او را به فرماندهی لشکر اسلام برای جنگ با روم شرقی برگزید. کافی بود مترجمین جوان، تلفظ آن در google translate جستجو می کردند و به تلفظ زید می رسیدند و یا مثل من نام سعید را در تاریخ صدر اسلام جستجو می کردند تا هوگو از ما نومید نباشد!

بپذیرند که اگر این اسم فرمول شیمیائی یک دارو بود تولید انبوه آن ممکن بود جان جماعتی را بگیرد.

و اگر این عنوان تنها سند معتبر برای قضاوت یک قاضی درباره یک فرد/یک ملت/یک دین بود کلی در جوامع ایجاد آشوب می کرد.

اما ما ایرانی ها مختار هستیم بدون اجازه از مولف و بدون داشتن حق چاپ (copyright)، ترجمه دلخواه خود را بکنیم و از یک شاعر خوشنام، یک فیلسوف ناآگاه بسازیم. مثل سریال ژاپنی سالهای دور از خانه(اوشین) که خود ژاپنی ها هم علاقمند شده بودند بدانند ایرانی ها در دوبله این سریال چه تغییراتی دادند که در ایران اینقدر پر بیننده شده است! (در واقع هیچ چیز جز اینکه زبان، زبان ما نبود، ذوق ایرانی فراوان بود، برنامه تلویزیونی دیگر نبود. جنگ ایران و عراق بود. یادآور مصیبت های روزانه مردم بود).

معلوم است ترجمه یک اثر ادبی و بویژه شعر هم زبان قوی می خواهد، هم زبان ظریف می خواهد، هم قریحه شاعری می خواهد، هم اطلاع از حوادث تاریخی زمان شاعر می خواهد. اگر از عوامل و حوادث دینی است، دانستن تاریخ و جغرافیا و رجل آن دوران از ضروریات است.

۳. اما ایرادها به اینجا ختم نمی شود. در همه این ترجمه ها، چینش مصرع ها بدلخواه مترجمین بوده است. شاید به این دلیل که ذهن خواننده ایرانی از اصل ماجرا دور نیفتد و رفت و برگشت حوادث در ذهن خواننده ایجاد گسست نکند. در حالیکه برعکس، هر چه نظم است در همین نظام ظاهرا بی نظم شعر هوگو است. مطمئنا به زبان فرانسوی این تسلسل در بیان حقایق ماه ها و روزهای آخر عمر پر برکت حضرت محمد (ص) بی نظیر بوده است.

۴. **ابیاتی که ترجمه آن سخت یا مسئله دار بوده است کلا رها شده است**. مثل: پیشاپیش ایشان همه جا پرچم مقدس در اهتزاز بود. کجا نظر هوگو، پرچم و علم و این قبیل نشانهای هویتی و سمبولیک بوده است؟ کلا در آن ایام لشکریان اسلام چند تا بیرق با خود حمل می کردند؟ و چرا باید در دست همراهان پیامبر (ص) برای رفتن به مسجد پرچم داده شود؟ بنظر نگارنده این **وجود مبارک خود آن حضرت بود که دچار تب و لرزش شده بود و این در مسیر رفتن به مسجد برای وداع با امت خود به نمایش گذاشته شده است.**

۵. طبق متن انگلیسی، فردی که سه درهم قرض خود را از رسول خدا طلب کرد بیرون مسجد بوده است و نه حین درخواست برای حلال طلبی و جبران مافات گذشته.

۶. یا آن کس که حرف پیامبر (ص) را در ابتدای سخنرانی در مسجد قطع کرد و زبان به تمجید و نه گلایه گشود فرد بزرگی نبوده است (بزرگی به گلایه گفت: ای فرستاده‌ی خداوند! چون به دعوت مردم برخاستی..) بلکه یک آدم بن وقت و وقت نشناسی بوده است که نمی دانست چه زمانی وارد حرف دیگری بشود. مثل کشور خود ما که برخی بی محابا و بی موقع بنای تکبیر می گذارند! اتفاقا خود هوگو او را پررو و گستاخ معرفی کرده است.

۷. یا این فراز "در حالی که خورشید در دست راست و ماه در دست چپم بود"!! کجا خطاب هوگو حضرت پیامبر بوده است؟

۸. فاصله گذاریهای لازم در این شعر بلند که دارای ۱۷۰ مصرع (بیت/سطور) است بدقت رعایت نشده است. یک سطر فاصله بین دو قطعه شعری، کلی هدف داشت. شاید هم در منابع اینترنتی اینگونه نشر یافته است.

باید پذیرفت بیشتر خطاها از مترجمین ما بوده است. خطا در خطا از بدترین خطاهاست. جبران یک خطا، احسان آن خطاست.

علی الحساب باید اذعان کرد، هوگو از ما مسلمان تر، محمدشناس تر، مورخ تر و شاعرتر بوده است. جز این بود او شاعر نامدار تاریخ دو قرن اخیر و بلکه همه دوران ها نمی شد.

ایراد منابع دینی:

- **در این حدود ۷۰ دهه یک نفر عالم دینی یکبار هم سراغ شعر مسلمان پسند هوگو و ترجمه های آن را نگرفته است تا ایرادات مهم تاریخی آن را به مترجمین گوشزد کند. بالاخره وظیفه ذاتی ایشان بود که سال نهم هجری را مغایر با تاریخ صدر اسلام اعلام بکنند. یا اینقدر سند نداشتند اعلام بکنند برچه مبنائی هوگو وقت وفات آن حضرت را غروب روز بعد از حضور در مسجد برای وداع آخر اعلام کرده است.**

بیشتر نگران آن بودند که پرچم جز دست علی (ع) نباشد! ابوبکر قرآن بالا سر پیامبر نخوانده باشد! به جای خانه عایشه، از حجره پیامبر یاد کنند. در حالیکه پیامبر گرامی، همه این افراد را روی حساب و کتاب خدا بکار گرفته است. جایگاه خواص و بین خواص، خواص ترین ها مشخص است. **آخرین فرمایشات پیامبر گرامی در بستر احتضار، به فاطمه زهرا (س) و علی (ع) بوده است و لاغیر**. دلیل: تا علی و فاطمه از پیش پیامبر (ص) مرخص شدند همه حاضرین و محرم های بیت از ایشان سئوال کردند پیامبر اسلام به شما چه فرمود؟ (ریز اطلاعات در بخش آخرین وداع پیامبر گرامی) بالاخره وظیفه ایشان بوده است سال نهم هجری را مغایر با تاریخ صدر اسلام بدانند و وقتی مترجمین می نوشتند حضرت پرچم را بدست علی (ع) داد می گفتند بدست زید داد.

انگیزه نگارش این مقاله:

- علت اصلی توفیق الهی است. بعضا موضوعاتی به ذهنم خطور می کند که از قبل به فکر تحقیق و تحریر آن نبودم.
- اما **بهانه نوشتن این متن**: اخیرا با سردبیر محترم یکی از مجلات درباره ترتیب درج نام اساتید و فرد مسئول مکاتبه روی یک مقاله علمی تلفنی صحبت می کردم. به ایشان عرض می کردم اخلاق علمی از بین ما اساتید رخت بربسته است. **من دوست دارم**

به مقامی برسم که رسول الله رسید اتفاقا توصیف هوگو از حلالیت طلبی پیامبر (ص) به ذهنم رسید و آن را بازگو کردم. البته مدتی است به این مقام فکر می کنم و تلفن شما جرقه آن شد.

- این مقام رسول الله است. مقامی که هر مسلمانی باید به آن غبطه بخورد و از آن تاسی بجوید اگر می خواهد به مقامی برسد و یا می داند که به مقامی رسیده است. **اولاد آن حضرت وارث این صفات و مقامات اند. امامان یک طرف و حضرت ابوالفضل العباس (ع) و حضرت زینب کبری (س) طرف دیگر. مقام حر بن ریاحی هم یک مقام ویژه است. در همین زیارت نامه عاشورا و حضرت ابوالفضل العباس کلی از نام این درجات و مقامات است.** بطورمثال، در زیارت عاشورا از دو مقام صدق و محمود یاد می کنند. یا در زیارت نامه حضرت عباس (ع) آمده است: برای آن حضرت در قیامت نزد خدا مقامی است که مورد غبطه همه شهداست و همهٔ شهیدان آرزوی مقام او را دارند.
- حافظ چقدر خوب این مقام رسول را توصیف می کند و چه والا به این مقام رسیده است. **از وصیت نامه نوشتن واجب تر به این مقام رسیدن است**. این مقام، اسلام واقعی را به رخ دنیا می کشد. از مسلمانی تبری می جوید. بزرگانی زیادی بی نام و با نام در طول تاریخ به این مقام والا رسیده اند. یکی از ایشان خواجه حافظ شیرازی است. من تفاوتی در این شعر حافظ با هوگو نمی بینم. جز اینکه هوگو صریح لهجه تر بوده است.

درد عشقی کشیده ام که مپرس
زهر هجری چشیده ام که مپرس
گشته ام در جهان و آخر کار
دلبری برگزیده ام که مپرس
آن چنان در هوای خاک درش
می رود آب دیده ام که مپرس
من به گوش خود از دهانش دوش
سخنانی شنیده ام که مپرس
سوی من لب چه می گزی که مگوی
لب لعلی گزیده ام که مپرس
بی تو در کلبه گدایی خویش
رنج هایی کشیده ام که مپرس
همچو حافظ غریب در ره عشق
به مقامی رسیده ام که مپرس

آغاز این تحقیق ارزشمند که بر دوش من گذاشته شده بود:

- قبلا هم در مقاله "میلاد-بعثت- هجرت-رحلت" حضرت ختمی مرتبت و نوشته دیگر، به شعر سال نهم هجری ویکتور هوگو با ترجمه ویدا رامین اشاره کرده بودم (مراجعه شود با مقاله ائی با همین عنوان در همین سایت).
- اما جستجو برای یافتن منابع فارسی و انگلیسی شعر هوگو از ۱۴۰۰/۵/۱۴ شروع شد و بدون وقفه تا انتشار اولین نسخه آن در ۱۴۰۰/۵/۲۲ ادامه یافت.
- روز چهارشنبه ۱۴۰۰/۵/۲۰ که مصادف بود با روز دوم ماه محرم سال ۱۴۰۰ هجری، متن اولیه آماده و ویراستاری شعر هوگو تقریبا به سرانجام رسید.
- دو شب در خواب هم در حال ترجمه و ویراستاری متن حاضر بودم. دوبار ناخودآگاه نیمه شب بلند شدم و نماز شب خواندم. در بار اول شعر آن را سرودم (۱۴۰۰/۵/۱۷) و بار دوم ویراستاری اولیه شعر و ترجمه ویکتور هوگو را با دقت تمام کردم (۱۴۰۰/۵/۲۰).
- **چقدر در حال خواندن ابیات بلند هوگو درباره عظمت و هیبت و اهمیت حلال طلبی پیامبر (ص) در مسجد نبی گریستم، خدا می داند. آیا من چنین رسولی داشتم و از آن بی خبر بودم؟ این اعمال خود را در کجای دل اسلام یا خود بگذارم؟ اخبار مسلمانی هر روز که به گوش می رسد ملال آور است. اخبار اشغال ولایت های افغانستان یکی پس از دیگری توسط طالبان! آوارگی مرد و زن و کودک در این شرایط کرونائی در بیابانهای کشورهای همسایه چندش آور است. غیر مسلمانها هرچه دیدند و کردند از مسلمانی ما بوده است. آیا این آب به آسیاب دشمن ریختن نیست؟ اسلام هراسی به قیمت بخس نیست؟ چرا من باید ۸ روز تمام وقت بگذارم تا ستایش هوگو از پیامبر را بازخوانی کنم و یک نفر دیگر کل اسلام را با چند گلوله و یک اعدام معصوم زیر سئوال ببرد؟**
- هر کسی را قبر خود خواهند گذاشت. من به نوبه خودم از خدای خود بابت اتمام شایسته این متن شاکرم و دو رکعت نماز شکر به میمنت آن خواندم زیرا آخر عمری مرا به تهیه این متن بلند مفتخر کرد.
- شعر "سال نو هجری" در دوره حدود ۱۹ سال تبعید هوگو سروده شده است (سال ۱۸۵۹ میلادی حدود ۱۶۲ سال پیش). در دوران تبعید او تا کجا بالا رفته است و به کدام جایگاه بزرگ انسانی و الهی یافته است؟ خدا می داند. اما می دانم نام بلند او مدیون خداشناسی او، محمد شناسی او، غریب نوازی او، یتیم نوازی او و حق طلبی اوست.
- **استقبالی که از او در مراجعت از تبعید مردم فرانسه بعمل آوردند بی سابقه بوده است. خدا اینگونه به قلم و قدم افراد مخلص برکت می دهد.**
- **ای کسانی که در زندگی خود در پی برکت هستید. این نمونه ائی بارز از یک برکت الهی در مورد یک شاعر نامدار غیر مسلمان عاشق محمد (ص) است.**

- **برکت را از خدا بخواهیم. در سرنوشت مردان بزرگ جستجو کنیم. کمی هم ما از بزرگان ایشان بنویسیم.**
- **پیش از شرح سروده "سال نو هجری"** اثر شکوهمند ویکتور ماری هوگو (Victor Marie Hugo)، **لازمست به قدر اندک به حوادث قبل و بعد از رحلت** حضرت محمد **(ص) پرداخته شود تا از شعر هوگو به زیبائی تمام رونمائی بشود.** براستی که عظمت پیامبر (ص) در شعر هوگو موج می زند. اما بدون دانستن تاریخ صدر اسلام این شعر جز انعکاس عاطفی بهره دیگری را نصیب خوانندگان خود نمی کند.
- **کل داستانی را که ویکتور هوگو به آن اشاره می کند در کمتر از دو هفته از شروع بیماری و حاد شدن آن (آخر ماه صفر) اتفاق افتاده است و پیش بینی که آن حضرت برای وفات احتمالی خود داشت بین ۳ ماه (ذی الحجه-محرم-صفر) بوده است. برای خود من روایت شاعرانه ویکتور هوگو در همان یک هفته آخر منتهی به رحلت آن حضرت مهم است. اما بالاخره هر چیزی یک مقدمه و یک موخره دارد. بدون آن، گسست تاریخی حوادث پدید می آید. ایام تاریخی اشتباه گرفته می شوند. همان چیزی که در عنوان شعر نهم هجری ویکتور هوگو رخ داده است- جابجائی سال یازدهم هجری با نهم هجری!**

ترتیب ماه های قمری:

- دانستن ترتیب ماههای قمری مهم است زیرا دانستن ترتیب این ماه ها برای ما غیر عرب ها حکم خط کش را دارد. سنجش ما را از جریان حوادث تاریخی صدر اسلام دقیق تر می کند. خیلی زود رشته کلام را از دست ما خارج نمی شود.
- **ماههای قمری به ترتیب عبارت‌اند از: محرم (اولین ماه قمری)، صفر، ربیع الاول، ربیع الثانی (یا ربیع الاخر)، جمادی الاول، جمادی الثانی (یا جمادی الاخر)، رجب، شعبان، رمضان، شوال، ذیقعده و ذیحجه (آخرین ماه قمری).**
- سر و کار ما در این متن، ماه ذیحجه- ماه آخر سال قبل(دهم هجری) و دو ماه محرم و صفر در سال نو هجری قمری (سال ۱۱ هجری) است.

حوادث سه ماه آخر عمر رسول الله (ص): ذیحجه، محرم و صفر

۱- سفر حج

- رسول اکرم (ص) آخرین سفر خود را از مدینه منوره به مکه مکرمه جهت انجام فرائض حج (حج الوداع/حج خداحافظی) در ماه ذیقعده سال دهم هجری آغاز کرد. دقیقا پنج روز قبل از آغاز ماه ذیحجه سال دهم هجری.

- در این سفر که هزاران نفر (حدودا ۱۰ هزار نفر) آن حضرت را همراهی می کردند در چند نقطه از جمله عرفه، مکه، و صحرای غدیر خم (۱۸ ذیحجه سال دهم هجری) از رحلت قریب الوقوع خود خبر داد. حتی در هنگام رمی جمرات در منا فرمود: مناسک خود را از من فرا گیرید، شاید بعد از امسال دیگر به حج نیآیم. هرگز مرا دیگر در این جایگاه نخواهید دید. هنگام بازگشت نیز در اجتماع بزرگ حاجیان فرمود: نزدیک است فراخوانده شوم و دعوت حق را اجابت نمایم.
- کل سفر حج آن حضرت (مدینه- مکه-مدینه) حدود ۱ ماه به طول انجامید.
- نوشته اند کل همراهان آن حضرت شامل همسران پیش از پایان یافتن سال دهم هجری به مدینه بازگشتند (احتمالا در ۲۴ ام ماه ذی‌الحجه).

۲. واقعه غدیر خم

- واقعه غدیر از مهم‌ترین وقایع تاریخ اسلام است که در آن، پیامبر اسلام (ص) هنگام بازگشت از حجۀ الوداع در ۱۸ ذی الحجه سال دهم قمری، در غدیر خم، امام علی (ع) را جانشین خود معرفی کرد. حاضران در آن واقعه که بزرگان صحابه نیز در میانشان بودند، با امام علی (ع) بیعت کردند.

این معرفی بنا به دستور خدا در آیه تبلیغ (يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْکَ مِن رَّبِّکَ وَإِن لَّمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّـهُ يَعْصِمُکَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّـهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ- ای پیامبر، آنچه را از جانب پروردگارت به تو نازل شده، ابلاغ کن؛ و اگر نکنی رسالتش را به انجام نرسانده‌ای و خدا تو را از گزند مردم نگاه می‌دارد. بی گمان، خدا گروه کافران را هدایت نمی‌کند. مائده/۶۷) صورت گرفت.

این آیه به پیامبر (ص) دستور می‌داد آنچه خداوند بر او نازل کرده، ابلاغ کند و اگر این کار را نکند، رسالتش را انجام نداده است. پس از واقعه غدیر آیه اکمال نازل شد:...الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِيناً...- امروز دین شما را کامل نمودم و نعمت خود را بر شما تمام کردم و دین اسلام را برای شما پسندیدم (مائده/۳). اهل تسنن نزول آیه اکمال را در روز عرفه اعلام کرده اند.



۳. تصمیم پیامبر(ص) برای اعزام لشکر اسامه بن زید به جنگ روم شرقی.

- **پیامبر (ص) در اوائل یا اواخر محرم سال یازدهم هجری که در سلامتی کامل بودند، فرمان آماده شدن مردم برای جنگ با روم را صادر فرمود و دستور داد که به سرعت برای آن آماده شوند. آن حضرت، اسامه پسر زید (Usama ibn Zayd) را به فرماندهی این لشکر برگزید و دستور داد که لشکر را تا مرز بلقاء، جایی که پدر اسامه و جعفر بن ابی‌طالب در آن به شهادت رسیده بودند پیشروی کنند.** پدر اسامه زید غلام آزاد شده و فرزند خوانده پیامبر اسلام بود که در سال هشتم هجری در غزوه موته کشته شده بود. جنگ موته در نزدیکی روستای موته از روستاهای واقع در مرزهای شام بین قوای اسلام و نیروهای امپراتوری بیزانس رخ داد.
- **حضرت به اسامه فرمود با لشکر خود از مدینه بیرون رفته، در "جرف" (منطقه‌ای در یک فرسخی مدینه) اردو بزند. ایشان مردم را به بیرون رفتن و همراهی اسامه برانگیخت و از ماندن در مدینه بر حذر داشت.**
- **هیچیک از مهاجران باقی نماندند؛ مگر اینکه آماده جنگ شدند. ابوبکر و عمر، ابوعبیده جراح، سعد بن ابی‌وقاص و ابوالاعور، همراه گروهی دیگر از مهاجران و انصار مانند: قتادهٔ بن نعمان و سلمهٔ بن اسم به این لشکر پیوستند.**
- **حال بر این منوال بود تا اینکه کسالت حضرت، پیش آمد. از این رو لشکریان هر یک، در حرکت به سوی شام به عللی تعلل ورزیدند؛ به حدی که حضرت در طول مدت ایام بیماری‌شان که چهارده روز طول کشید همواره امر می‌فرمود که لشکر را حرکت دهید. اما مخالفان این جنگ به بهانه‌های مختلف از جمله بیماری حضرت و رتق و فتق امور معوقه از انجام این ماموریت شانه خالی می‌کردند.**

- **کم سن و سالی اسامه (هفده یا هیجده ساله بودن) نیز مزید بر علت شده بود. آنها بر حضرت خرده می‌گرفتند که چرا جوانی کم سن و سالی چون زید بن اسامه را به عنوان فرمانده سپاه اسلام انتخاب و پرچم جنگ (در متن انگلیسی شعر هوگو از واژه بنر استفاده شده است) را به دست او داده است. این را توهین به بزرگان مهاجر و انصار می دانستند. لذا بعمد به فرامین حضرت که مکرر می‌فرمود: "لشکر اسامه را روانه کنید" توجهی نمی‌کردند و ترجیح می دادند منتظر بمانند و در سر بزنگاه بر اوضاع مدینه بعنوان پایتخت جهان اسلام آن روز مسلط باشند (ویکی فقه، ۱۳۹۵).**
- **به پیامبر(ص) خبر رسید که مردم و سران قوم که بعدا دو نفر ایشان (ابوبکر و عمر) خلیفه اول و دوم عالم اسلام شدند از رفتن به دنبال لشکر تعلل می کنند. حضرت با همان حالت بیماری و تب و سردرد شدید که داشت دستمالی به سر خود بست و از خانه به مسجد آمد و به منبر رفته فرمود:**

ای مردم فرماندهی اسامه را بپذیرید که سوگند به جان **خودم اگر اکنون دربارهٔ فرماندهی او مناقشه می کنید پیش از این نیز دربارهٔ فرماندهی پدرش حرفها زدید (۲)**، ولی او شایسته و لایق فرماندهی است چنانکه پدرش نیز لایق این مقام بود.

در روایت دیگر آمده است: پیامبر (ص) به منزل رفت و جماعتی را به حضور طلبید و گفت: مگر به شما امر نکردم که با جیش "اسامه" بروید؟ چرا نرفتید؟ ابوبکر گفت: رفتم ولی دوباره برگشتم تا تجدید عهد کنم. عمر گفت: نرفتم چون نمی توانستم منتظر باشم تا حال شما را از کاروانیان بپرسم (باشگاه خبرنگاران جوان، ۱۳۹۲).

اما دروغ به پیامبر خدا هم دروغ!!

ما که پس از گذشت ۱۴ قرن و بیشتر، این ترفندها را از حفظ هستیم و روزانه به انجام آن مقیدیم!! این صحبت ها جز توجیه اعمال و نیات پنهان افراد نبود. همه می دانستند پیامبر (ص) میهمان چند روز مدینه است. پس صحنه را نباید یک دقیقه هم خالی گذاشت. زیرا جنگ قدرت در پیش است. **قدرت که به انصار نمی رسد. به علی (ع) اصلا نمی رسد. می ماند لابی شیوخ مهاجر.** من هیچوقت ایشان را ملامت نمی کنم زیر امروز پس از ۱۴ قرن شاهد حوادث بدتر از اینها هستیم. **لابی گری از بهائی گری هم بدتر است.** زیرا یک حقیقت باید در روز روشن ذبح بشود تا طمع کاران به قدرت برسند. به چه قیمتی؟ مهم نیست!! امروز را دریاب!!

نکته انحرافی:

در منابع دینی شیعی آمده است که رسول خدا در آخرین روزهای عمر شریف خود با اعزام سپاه اسامه در نظر داشت که مدعیان خلافت و یا مخالفان امیرالمومنان (ع)، به اعتبار حضور در ماموریت گرفتن انتقام جنگ موته، در مدینه نباشند!

خدا کند این متن از همه متون دینی ایرانی حذف بشود. زیرا این تدبیر شایسته یک انسان سیاستمدار است و نه پیامبر عظیم الشان که در طول ۲۳ سال به امت خود ثابت کرد که علی (ع) شایسته ترین فرد روزگار و وصی اوست. ضمن اینکهآن حضرت از دلهای بیمار سران قوم اطلاع داشت. بر فرض محال به جنگ هم می رفتند معلوم نبود با این کینه ائی که از اسامه داشتند چه بر سر او می آوردند! همچنانکه سر حضرت علی (ع) آوردند. اینقدر در مدینه آدم داشتند که مراقب اوضاع باشند و اینقدر هم قوا داشتند و کینه و حسد که علی (ع) را یک ساعته از قدرت خلع کنند و دیدیم۲۵ سال خانه نشینی را بر علی تحمیل کردند. قدرت اکثریت را نباید کم گرفت.

۴. رفتن به بقیع برای آمرزش خفتگان قبرستان بقیع

- **پیامبر(ص) پیش از عود بیماری و مبتلا شدن به تب و لرز شدید** (ویکی فقه،**۱۳۹۵**)، **همراه علی (ع) و دیگر صحابه** (ویکی شیعه و روشنا) **برای آمرزش خفتگان بقیع به این قبرستان رفت و برای ایشان طلب مغفرت کرد و بازگشت** (**خدا می داند ارزش این هدیه نبوی در قالب دعا و فاتحه برای ساکنین قبور قبرستان بقیع چقدر بوده است؟ بسان یک ابر بهاری می توانست کل خفتگان معزز تاریخ اسلام مدفون در بقیع و هر جای دیگر را که این نغمات می شنیدند زندگی نو ببخشد**).
- **آنگاه به علی(ع) فرمود: جبرئیل هر سال یک مرتبه قرآن را بر من عرضه می کرد؛ ولی امسال دو مرتبه این امر صورت گرفته است و این دلیلی ندارد مگر اینکه اجل من نزدیک است.**

۵. شروع بیماری حضرت رسول (ص)

- **بیماری آن حضرت به صورت تب ملایم روز دوشنبه بر ایشان حادث شد. مدت بیماری را بین ۱۴-۱۰ روز ذکر کرده اند. برخی نوشته اند بیماری آن حضرت در اوایل سال ۱۱ قمری (۱۵ صفر) بروز کرد که اگر با ۱۳ روز دوران بیماری جمع بسته بشود مصادف می شود با روز رحلت آن حضرت در ۲۸ صفر ۱۱ هجری. این تاریخ با توجه به حوادث تاریخی زیر دقیق نیست. شاید دوم ربیع الاول و یا دیرتر دقیق تر باشد** (ویکی فقه، **۱۳۹۵**)،

۶. درخواست قلم و دوات برای تقریر آخرین وصیت های خود

- بی احترامی به مقام نبوت به توقف اعزام لشکر اسامه ختم نشد. ۲۵ صفر یا کمی جلوتر از این تاریخ، پیامبر (ص) در بستر بیماری افتاد. تب همه وجودش را گرفته بود. در خواست قلم و دوات کرد تا بر ایشان چیزی بنویسند که پس از آن هرگز گمراه نشوند. یکی از حاضران (احتمالا خلیفه دوم) می گوید: **پیامبر هذیان می‌گوید و کتاب خدا ما را بس**

است (ویکی شیعه، ۲۰۲۱). همین حرف سبب اختلاف بین اصحاب شد. رسول خدا با مشاهده این اختلاف از آنان خواست از نزد او بروند (سخنان جنجالی حسن الجنایني عالم الازهر- مصر، ۱۳۹۹).

۷. رفتن به مسجد برای وداع با مردم مدینه

- حضرت برای رفتن به مسجد از اهل خانه خواست که بر بدنش آب بریزند تا اندکی از شدت تب کاسته شود. او در حالی که سر خود را بسته بود با کمک فضل بن عباس و امام علی علیه السلام (هوگو می نویسد به کمک حضرت علی) به مسجد آمد و بر فراز منبر رفت. پیغمبر (ص) بعد از حمد و ثنای الهی برای شهدای احد، آمرزش طلبید و فرمود: **به من خبر داده‌اند شما از مرگ پیامبر خود در هراس هستید. آیا پیش از من، پیامبری بوده است که جاودان باشد؟! آگاه باشید، من به رحمت پروردگار خود خواهم پیوست و شما نیز به رحمت پروردگار خود ملحق خواهید شد.**
- ای گروه مردم نزدیک است که من از میان شما بروم پس هر کس امانتی پیش من دارد بیاید تا به او بپردازم و هر کس به من وام و قرضی داده مرا آگاه کند. ای مردم میان خدا و بندگان چیزی نیست که سبب وصول خیر یا دفع شری شود جز عمل و کردار، سوگند بدانکه مرا به حق به نبوت برانگیخته، رهایی ندهد کسی را جز عمل نیک و رحمت پروردگار و من که پیغمبر اویم اگر نافرمانی او را بکنم هر آینه به دوزخ می افتم! بار خدایا آیا ابلاغ کردم!؟ (ویکی فقه،۱۳۹۵، موسسه تحقیقاتی حضرت ولی عصر،۱۳۹۷ و ویکی شیعه،۲۰۲۱).
- آن گاه از منبر فرود آمده نماز کوتاهی با مردم خواند سپس به خانهٔ ام سلمه رفت و یک روز یا دو روز در اتاق ام سلمه بود، سپس عایشه پیش ام سلمه آمد و از او درخواست کرد آن حضرت را به اتاق خود ببرد و پرستاری آن حضرت را خود به عهده گیرد. همسران دیگر آن حضرت نیز با این پیشنهاد موافقت کرده و حضرت را به اتاق عایشه بردند (**تدابیر همسران آن حضرت به صلاحدید خود ایشان. مصلحتی می دیدند که از آقایان ساخته نبود**).
- چون روز دیگر شد حال پیغمبر سخت شد و از حال رفت و ملاقات با آن حضرت ممنوع گردید. **الا علی (ع)**. طبیعی هم هست. علی داماد وی و وصی اوست. همچنانکه در طول عمر مبارک خود شنواترین گوشها برای شنیدن حرفهای پیامبر خدا، حضرت خدیجه (س)، حضرت فاطمه زهرا (س) و حضرت علی (ع) بوده است.

۱. **در واپسین لحظات عمر خود، علی (ع) را خواست و مطالبی را به ایشان امر فرمود.** چون از علی (ع) پرسیدند: پیغمبر با تو چه گفت؟ فرمود: هزار باب علم به من آموخت که هر بابی هزار باب دیگر را بر من گشود. به چیزی مرا وصیت کرد که ان شاءالله تعالی بدان عمل خواهم کرد (موسسه تحقیقاتی حضرت ولی عصر،۱۳۹۷).

۲. **در مورد حضرت فاطمه (س) هم آمده است: در تمام روزهایی که پیامبر صلی الله علیه و آله بستری بود، فاطمه علیها السلام در کنار بستر پیامبر نشسته و لحظه ای از او دور نمی شد. اما لحظات آخر عمر پیامبر فاطمه (س) بسیار گریان بود. پیامبر که نگران حال دخت خود بود او را به نزدیک خود خواند و مطالبی را به او گفت. فاطمه**

(س) گریه اش شدت یافت. آنگاه مطلبی را به ایشان گفت که حضرت زهرا تبسم کرد. ایشان بر پاسخ سؤال دیگران فرمودند که لحظهٔ اول پیامبر(ص) فرمودند: در همین درد می میرم و در باب شادی و تبسماش فرمودند: تو اولین کس از اهل بیت (ع) من هستی که به من ملحق می شود و این بود که من تبسم کردم (باشگاه خبرنگاران جوان،۱۳۹۲).

۸ رحلت پیامبر(ص):

- در منابع اینترنتی کسی نمی گوید چه ساعتی از روز ایشان وفات یافتند اما ویکتور هوگو می گوید غروب روز بعد از حضور در مسجد برای وداع آخر آن حضرت فوت شدند!! از شگفتی های عالم است همه مسلمین در روز وفات آن حضرت ماندند، هوگو از ساعت وفات خبر می دهد! یا در مورد عرضه چوب دستی برای فقط هوگوست به آن اشاره می کند!!

آمدن حضرت جبرئیل و سپس عزرائیل

- ملک الموت وقتی به خدمت آن حضرت شرفیاب می شوند می گوید: خداوند متعال تو را سلام می رساند و فرمان داده است تا بی اجازه تو قبض روح نکنم. حضرت فرمود: منتظر باشید جبرئیل حاضرشود (خبرگزاری رسمی حوزه، ۱۳۹۷). و چون هنگام رحلتش فرا رسید به علی (ع) فرمود: ای علی سر مرا در دامن خود گیر که امر خدا (حضرت عزرائیل)آمد و چون جانم بیرون رفت آن را به دست خود بگیر و به روی خود بکش، آن گاه مرا رو به قبله کن و کار غسل و نماز و کفن مرا به عهده بگیر و تا هنگام دفن از من جدا مشو..و بدین ترتیب علی (ع) سر آن حضرت را به دامن گرفت و پیغمبر از حال رفت (مراجعه شود به نوشته دو قطره اشک برای فوت نبی به تاریخ ۱۳۹۸/۸/۵ در همین سایت).

مراسم کفن و دفن پیامبر(ص):

- رحلت رسول خدا (ص) در روز دوشنبه بیست و هشتم ماه صفر اتفاق افتاد. در آن موقع شصت و سه سال از عمر شریف آن حضرت گذشته بود(۳). علی (ع) جنازه را غسل داد و حنوط و کفن کرد. سپس به تنهایی بر او نماز خواند، آن گاه از خانه بیرون آمده و رو به مردم کرد و گفت: همانا پیغمبر در زندگی و پس از مرگ امام و پیشوای ماست اکنون دسته دسته بیآیید و بر او نماز بخوانید.

در همان اتاقی که پیغمبر از دنیا رفته بود(خانه عایشه) قبری حفر کرده و همانجا آن حضرت را دفن کردند. سپس امیرالمؤمنین علی (ع) داخل قبر شد و بند کفن را از طرف سر باز کرد و گونهٔ مبارک رسول خدا (ص) را روی خاک نهاد و لحد چیده خاک روی قبر ریختند و بدین ترتیب با یک دنیا اندوه و غم بدن مطهر رسول خدا (ص) را در خاک دفن کردند (موسسه تحقیقاتی حضرت ولی عصر۱۳۹۷، ویکی شیعه،۲۰۲۱).

امیر مؤمنان علی (علیه السلام) در خطبه ۱۹۷ نهج البلاغه آخرین لحظات حیات شریف رسول خدا (ص) را اینچنین توصیف می نماید:

وَ لَقَدْ قُبِضَ رَسُولُ اللّه ـ صَلّی اللهُ عَلَیْهِ وَ آله وَ سَلّمَ ـ وَ إنّ رَأسَهُ لَعَلَی صَدْرِی. وَ لَقَدْ سَالَتْ نَفْسُهُ فِی کَفّی، فَأمْرَرْتُهَا عَلَی وَجْهِی. وَ لَقَدْ وَلّیتُ غُسْلَه ـ صَلّی اللهُ عَلَیْهِ وَ آله وَ سَلّمَ ـ وَ الْمَلاَئکَةُ أعْوَانِی، فَضَجّتِ الدّارُ وَ اللّفْنِیَةُ. مَلاٌ یَهْبطُ، وَ مَلاَ یَعْرُجُ ، وَ مَا فَارَقَتْ سَمْعِی هَیْنَمَةٌ مِنْهُمْ. یُصَلّونَ عَلَیْهِ حَتّی وَ ارَیْنَاهُ فِی ضَرِیحِه . فَمَنْ ذَا أحَقّ بِهِ مِنّی حَیّا وَ مَیّتاً–رسول خدا (ص) در حالی که سرش بر سینه ام قرار داشت، قبض روح شد، نفْس او در دستم روان گشت. سپس آن را به چهره کشیدم. من عهده دار غسل او بودم، در حالی که فرشتگان مرا یاری می کردند. در و دیوار و صحن خانه، به ضجّه درآمده بودند. گروهی [از فرشتگان] به زمین می آمدند و گروهی به آسمان می رفتند و گوش من از صدای آنان که آهسته بر آن حضرت نماز می خواندند، خالی نمی شد! تا زمانی که او را در قبر به خاک سپردیم. چه کسی به آن حضرت در حیات و مرگش از من سزاوارتر است؟

رحلت یا شهادت؟

- **در مورد رحلت یا شهادت آن حضرت تردیدهای در بین اصحاب شیعه و سنی وجود دارد. اما بنظر نگارنده آوردن آن بر زبان هم از گناهان کبیره است. زیرا هیچیک از ۵ پیامبر اولوالعزم به شهادت نرسیده اند. حتی پیامبران نسبتا کم شناخته (مراجعه شود به مقاله** زنده بودن یا نبودن حضرت عیسی از منظر قرآن **در همین سایت). این استدلال اهل تشیع و بعضا سنی که پیامبر(ص) از غذای مسمومی که در جنگ خیبر در محرم سال هفتم هجری تناول کرده به شهادت رسیده در راستای تائید نظر پیروان حضرت عیسی (ع) است که معتقدند آن حضرت را به دار آویختند در حالیکه اینهمه رفت و آمد انس و ملک به خانه پیامبر (ص) در واپسین لحظات عمر مبارک آن حضرت سخنی از مسمومیت غذا نشده است و نباید هم بشود. امروز اسائه ادب به آستان آن حضرت مجازات مرگ دارد چه برسد به مسمومیت آن حضرت بدست یک زن یهودی که گوشت گوسفند مسموم به آن حضرت داده باشد!**

۹. دیدگاه‌های دینی هوگو:

- او در جوانی، مسیحی کاتولیک بود و سوگند خورد که به مقامات و مسئولان کلیسا احترام بگذارد. اما کم‌کم، کاتولیکی شد که به وظایف دینی‌اش عمل نمی‌کرد و بیش از پیش به بیان دیدگاه‌های ضد پاپ و ضد کشیشی پرداخت. در دوران تبعید برای سرگرمی به احضار روح می‌پرداخت و در سال‌های بعد، خداشناسی بر پایه عقل را مشابه آنچه که مورد حمایت ولتر نویسنده فرانسوی بود، بنیان گذاشت.

در ۱۸۷۲ وقتی مسئول آمارگیری از هوگو پرسید که آیا کاتولیک است یا نه او پاسخ داد: "نه، من آزاداندیش هستم". **با این حال، او به زندگی پس از مرگ ایمان داشت و هر صبح و شب دعا می کرد.** هوگو هیچ‌گاه از بیزاری خود از کلیسای کاتولیک دست برنداشت. این بیزاری در اثر بی‌اعتنایی کلیسا به بیکاری زیر ستم حکومت پادشاهی و شاید هم

در اثر قرار گرفتن بینوایان در لیست کتاب‌های ممنوع پاپ بود. هنگام مرگ دو پسرش، چارلز و فرانسوا، او اصرار داشت که آن‌ها بدون صلیب عیسی یا کشیش به خاک سپرده شوند؛ او در وصیت‌نامه‌اش هم چنین شرطی برای خاک‌سپاری خود گذاشت.

هوگو با اینکه باور داشت که عقاید کاتولیک رو به زوال است اما هیچ‌گاه مستقیماً از عرف و سنت انتقاد نکرد.

هوگو می‌گفت: ادیان به تدریج از میان می‌روند، اما این خداست که می‌ماند. او پیش‌بینی می‌کرد که مسیحیت بالاخره روزی از میان خواهد رفت اما مردم همچنان به خدا، روح و تعهد، باورمند خواهند ماند (Wikipedia, 2021).

۱۰. تبعید ۱۹ ساله هوگو از او یک متفکر بزرگ ساخت. شعر بلند سال نهم هجرت به تعبیر دقیق تر یازدهم هجرت از کتاب افسانه قرن ها، محصول روزهای تبعید اوست:

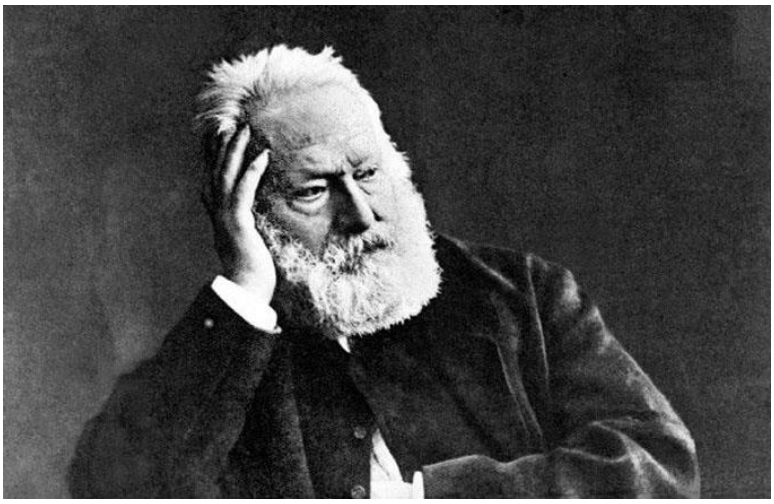
This collection is written intermittently between 1855 and 1876 while Hugo worked in exile on numerous other projects

- ویکتور هوگو در زندگی همواره برای داشتن عقاید آزادی‌خواهانه و سوسیالیستی و حمایت قلمی و لفظی از محرومان جامعه، مورد خشم سران دولتی و حکومتی بود و با فشارهایی چون سانسور، تهدید و تبعید، از آرمان‌های بلند خود دست نکشید. او ابتدا به بروکسل و سپس به جزیره جرزی و سرانجام به جزیره گریزین که از جزایر دریایی مانش است، تبعید شد.

در آنجا بود که به نوشتن درباره نکوهش اعمال ظالمانه حکومت فرانسه ادامه داد و در نتیجه مقالات مشهور او ضد ناپلئون سوم در فرانسه ممنوع شد. با این حال، این مقالات تأثیر زیادی داشتند. هوگو در تبعید در نویسندگی به پختگی رسید و نخستین اشعار از حماسه برساخته خود را با نام افسانه قرن‌ها، کتاب بینوایان، کتاب جنجال‌برانگیز ناپلئون صغیر و بسیاری آثار دیگر را در این دوران نوشت؛ او درباره رمان بینوایان گفته است: "من این کتاب را برای همه آزادی‌خواهان جهان نوشته‌ام".

- با اینکه ناپلئون سوم در ۱۸۵۹ همه تبعیدی‌های سیاسی را بخشود اما هوگو از پذیرش این بخشش سر باز زد زیرا پذیرش آن بدین معنی بود که او دیگر نباید از دولت انتقاد کند. او پس از سرنگونی ناپلئون سوم در ۱۸۷۰ به عنوان قهرمان ملی به پاریس بازگشت و عضو مجمع نمایندگان ملی و بعد سناتور جمهوری سوم شد.

- **هوگو در ۲۲ مه ۱۸۸۵ پس از یک دوره بیماری در هشتاد و سه سالگی در پاریس درگذشت. مرگ وی، سوگ ملی شد و بیش از دو میلیون نفر در مراسم خاک‌سپاری او شرکت کردند. آرامگاه وی در پانتئون نزدیک پارک لوگزامبورگ است.**

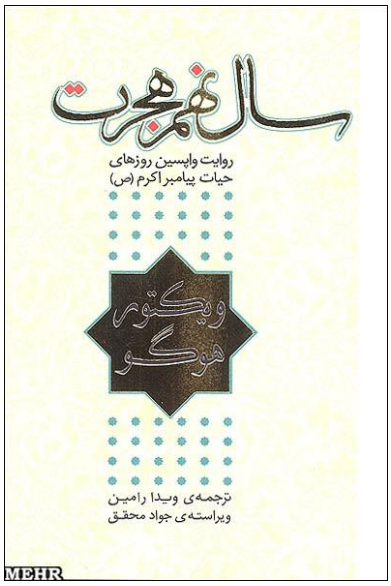


۱۰. علت علاقه مندی ویکتور هوگو به آخرین روزهای حیات پیامبر (ص):

دلائل متعددی را در منابع اینترنتی ذکر کرده اند:

- لحن ستایش‌آمیز و زاویه دید هوگو در بیان ویژگیهای پیامبر اکرم و روایت واپسین دم حیات آن حضرت حاکی از احترام فراوانی است که او برای شخص پیامبر و رسالت الهی‌اش قائل بوده است.

- خانم ویدا رامین مترجم کتاب "سال نهم هجرت" در این باره می گوید: من از زبان جواد محقق شنیدم که هوگو در بخش هایی از شعر خود به شکل عجیبی شیفته پیامبر اکرم (ص) بوده است. وقتی به ترجمه این متن می پرداختم این موضوع برای خود من هم روشن شد. وقتی فردی به چنین موضوعی از میان همه موضوعاتی که در شرق بوده است توجه نشان می دهد آن هم بدون اینکه قرابتی با اسلام و یا کشورهای مسلمان داشته باشد و از سوی دیگر این موضوع را نیز با دقت نظر و موشکافی در شعرش وارد می کند، به معنی این است که اطلاعاتش دقیق بوده و چقدر کشش برای کسب این اطلاعات در او وجود داشته است.



- سرانجام در یک منبع آذربایجانی با عنوان "مشکل داستانها در آثار ویکتور هوگو" به نقل از مازروکا (A. Marzuka) چنین آمده است: هوگو زندگی حضرت محمد (ص) را با ویژگی های کوچک، که عمدتاً مسیر قهرمان را به تصویر می کشد، به منصه ظهور رساند. او با زدن تازیانه خود به افسانه قرن ها، افسانه خود را ایجاد کرد که هجری محمد را هجری خود (مهاجرت) توصیف می کرد. این اثر به عنوان بازتاب تاریخی تبعید خود او ظاهر شد:

Victor Hugo, striking his whip against the legend of centuries, created his own legend describing Muhammad's hijri as his own hijri (emigration). This work appeared as the historical reflection of his own exile) (Aliyeva, 2013) .

براستی این سخیف ترین برداشت از یک شعر فاخر یک اندیشمند دردمند فرانسوی ذوب شده در اخلاق محمدی حضرت محمد (ص) است.

۱۱. صفات محمود رسول الله از زبان ویکتور هوگو در شعر سال نو هجری:

- شعر ویکتور هوگو آکنده از محبت، احترام، تقدیر و تعظیم در برابر صفات محمود رسول الله است. مقدمتا لازم است به اجمال این صفات اشاره بشود تا در فضای شعر او بیشتر غرق شد. چند جمله ائی هم از نویسنده است اما در همین راستاست که هوگو در آن سیر کرده است:
- **پیامبر داننده راز باران نوح، دادرس بردبار مردم، صبور در مقابل انکار و استهزا، اهل سکوت، فصل الخطاب، اهل نیایش، کم غذا، متکی به خود و دسترنج خود، مفتخر به مقام چوپانی، بدون ریا، بدون تظاهر و تفاخر، مقتصد، همزاد مردم همراه مردم، معتقد به بهره وری با پوشیدن لباس های وصله و پینه دار، نخوردن غذاهای گرم و چرب، اهل روزه، با وقار و شکوهمند، محترم شمردن دیگران (اهل سلام و پیش دستی در دادن سلام)، دارای موهای سیاه**

در سن ۶۳ سالگی، راوی کلام خدا، کامل کننده نور حضرت عیسی (ع)، حافظ تمام قرآن به مدد سروش الهی، اعتماد به امامت علی (ع)، تبری جستن از انسان های لاقید و لائیک،...

- از اینها مهمتر معتقد به حق الناس، حلال طلبی و استغفار.
- اگر او پیام آور خداست ما پیام گریز چه کسانی هستیم؟ آخر ما مسلمانان، قرنهاست از پیام پیامبر خود دور و دورتر شدیم. تفاخر گلوی ما را گرفته است. تفرعن خون ما را گرفته است. بی احترامی به دیگران کل ما را گرفته است. حقوق بشر ما، ما را کشته است!
- نظر او درباره دشمنان خود: دریغ از حسودان، دریغ از دشمنان، فکر کردند من هم چون عیسی فردی آرام هستم، کلام خوش و کودکانه دارم. نه! من کامل کننده نور (رسالت) او بودم. من قدرت کامل بودم. من محمد امین بودم، من با باطل جنگیدم و پا به عقب نگذاشتم. ما در دنیا فقط یک خالق داریم. خدای من و خدای تو نداریم. همه مردم مسلمان اند مگر خلافش ثابت بشود. عناد نکنند ما با کسی کاری نداریم. دشمنی کنند، حمله کنند آنوقت جواب مبارزه مبارزه است، آنهم نه با خشم که با هدایت و مهربانی و عدل. حتی اگر برای این اصول و عقیده ام تنها باشم. همچنانکه تا امروز هستم. من زخم خورده دشمنی دشمنان قسم خورده خود هستم. اینها بودند که رسالت مرا و روز و شب من و اصحابم را به جنگ و خونریزی کشیدند. وحشی به تمام معنا. بی منطق به تمام معنا. بی حیا به تمام معنا.
- اما من این نوع حیات (طیبه) را دوست دارم. دشمنان اسلام بر من و امت من شوریدند اما مرا و دین اسلام را خدا نصرت داد. من در ایمان خود به خداوند متعال محکم و استوار بودم. شما هم ایمان خود را قوی کنید. ببینید بعد ایمان بیآورید. بخوانید بعد ایمان بیآوردید. در مسلمانی نمانید، از مومنین و معتقدین باشید. شب زنده داری کنید. خدا پرست و خدا ترس باشید. فقط در سجده است که حضور خدا را می توانید لمس کنید. با تمام وجود و با تمام اعضای بدن سجده کنید. دعای سجده بالاترین دعاهاست. هرچه باران رحمت است در سجده است. سجاده نشینی از اینجا شروع می شود. برای عبودیت خدا پیشانی خم کنید. مباد و مباد در پشت دیوار گناه و جهل و روی دیوار جدا کننده جهنم و بهشت بمانید. مردمان چشمان مهربان دارند، خود را از این فیض محروم نسازید. من اگر حزنی در دل دارم بدلیل مفارقت از شماست.
- عزرائیل پیک خداست. او برای قبض روح از کسی اجازه نمی گیرد. اما احترام انبیا را دارد. احترام مرا ویژه دارد. بدون اجازه وارد نمی شود. قبض روح نمی کند. قوای بدنی من خیلی تحلیل رفته است. آماده ترک دنیا هستم.
- افتخارات و توفیقات من همه از جانب خدا بوده است وگرنه من یتیمی بیش نبودم. من از شجره طیبه بودم (ابراهیم و اسماعیل). برای همین سینه ام را وسعت داد. قرآن را بر من داد. او مرا پیامبر کرد. عزیزترین پیامبران کرد.

جان کلام پیامبر (ص) در آخرین ساعات زندگی پر برکت او:

- **اگر به کسی بدی کردم آن را قبل از اینکه از دنیا بروم جبران کند و اگر به اشتباه از جانب من بر تن کسی زخم و جراحتی وارد شده است مقابله به مثل کند. این چوب دستی من برای جبران مکافات عمل است.**
- **نمی دانم این جمله را از کدام منبع به یاد دارم دفتر دلنوشته های سال ۱۳۵۶ خود را چک کردم این مطلب نبود. اما اینگونه به یاد دارم که پس از اتمام صحبت های پیامبر در مسجد نبی، یک نفر برخاست و اثر زخم بدن خود را به آن حضرت که در یکی از جنگ ها برداشته بود نشان داد. پیامبر (ص) اجازه قصاص داد. آن فرد به پیامبر نزدیک شد. حضرت پیراهن خود را کنار زد و آماده قصاص شد. دل تو دل مردم نبود. کل مسجد منقلب بود. اما قضیه جدی است. نمایش نیست. حق الناس است. حق بنده خدا هست. چون پیامبرم پس همه کاره ام نیست.**
معلوم است در این شرایط کاری از کسی ساخته نیست. صحبت از حلال طلبی است. آن فرد خود را تا یک قدمی پیامبر رساند. اما چوب را از دست پیامبر نگرفت. به پای پیامبر افتاد و کل زمین و آسمان برای این صحنه گریستند من هم که ساعت ۱۰ شب است و این جملات را تایپ می کنم یکی از حاضرین آن جلسه هستم. گریه من هم کمتر از گریه ایشان نیست. این صحنه تکرار ناپذیر است. هر بار شنیده شود تازه است.

- چقدر پیامبر گرامی داریم خدایا. چقدر رحمت العالمین است. خدا از او راضی باشد او هم از ما راضی باشد که هم حبیب خداست، هم رحیم خداست، هم متقی است، هم عادل است.
- در حال ترک مسجد، یک نفر مطالبه سه درهم قرض پیامبر کرد. حضرت فی الفور آن را پرداخت کرد تا مقروض کسی در این دنیا نباشد. فرمود امروز تسویه نکنم فردا دیر است. زیر خاک، دیرتر است. بعد هم صورت خود با آب چاه الوالفدا شست (۴). **معلوم است ایستادن و دیدن این صحنه ها دل پیامبر می خواهد و بس**. وقت بازگشت به خانه است. خانه ائی که در همسایگی خانه فاطمه الزهرا (س) و اهالی کسا است. قربان آن خانه بروم که خانه امید همه سروران و سربداران آزاده دنیا است.
- بسیاری بیرون خانه ماندند تا از آخرین بوی و روی آن حضرت محروم نباشند. او پیامبر خدا بود. جانب همه را داشت اما جانب اهل بیت را بیشتر داشت. اهل کسا را دوست تر داشت. از شجره طیبه خود او بودند. خدا هم این خانه را دوست تر داشت. سنگینی دین بر دوش اهل بیت بود. ادامه راه نبی (ص) با ایشان بود. بزرگترین شهدا از این خاندان بود. یکی کوثر بود، یکی اسدالله بود، دو نفر سید شباب الجنه بودند: امام حسن (ع) خلیفه پنجم و سیدالشهدا از روز اول ثارالله بود.
- حضرت از ابوبکر یار غار خود خواست بر او قرآن بخواند. اما شتاب آن حضرت برای اتمام آیات بیشتر بود زیرا همه این آیات را چون دُرّ و گهر دوست می داشت. نافرمانی از آیات را حرام می دانست. او ظاهر آیه را نمی خواند، با مغز

و نغز آن کار داشت. میوه چین نور آیات بود. مغز را می نگریست تا غرق نور آیات بشود. فرق می کند با ما که مسلمانان چند آیه ائی هستیم. انکار آیات قرآن از افتخارات ماست. اختلافات خانوادگی در موضوعاتی چون ارث از مزایای بیهوشی و فراموشکاری و رفتار غیر مسلمانی ماست.

- ۲۳ سال رسالت الهی همه بر دوش او بود. دیگران هم، سنگ تمام گذاشتند. خدیجه (س) و علی (ع) دو شاهکار بی بدیل خلقت خدا بودند. خدمات شایان ایشان زبانزد خود آن حضرت بود. دیگر اصحاب هم در ۱۰سال مکه سختی های فراوانی دیدند. اما پس از هجرت به آرامش نسبی رسیدند. از مدینه ببعد هرچه دیدند معجزات خدا بود. با کمترین نیرو بزرگترین موانع را از سر راه اسلام برداشتند.

هر روز یک یا چند آیه جدید را از زبان رسول خدا می شنیدند. چه کسی بدش می آید هر روز سخن جدیدی از خدای خود به زبان پیامبر بشنود و از آن لذت نبرد؟ خود اصحاب یک پارچه آیات شده بودند. هرکدام حریف چند نفر بودند. علی (ع) حریف همه بود زیرا وجودش همه بود. شمشیرش از نبی اکرم بود. عبادتش چون نبی اعظم بود. در همین کفن و دفن پیامبر (ص) او توانست صدای فرشتگان را بشنود. نبی اکرم هم فرشتگان را می دید و هم با ایشان و بزرگترین ایشان، حضرت جبرئیل (ع) هم صحبت و هم معراج بود.

- **این خانه نبی است. خانه عشق است. هست و خواهد بود. هدیه می خواهی این خانه است. دنیای سالم می خواهی این خانه است. آخرت می خواهی این خانه است. آسمان می خواهی این خانه است. خانه، خانه است. خانقاه است. پایگاه است. این خانه بعد از خانه خدا، دوست داشتنی ترین خانه است.**
- **فرشتگان خدا هم بدشان نمی آمد به بهانه هائی به این خانه و اهل بیت آن حضرت سر بزنند.**

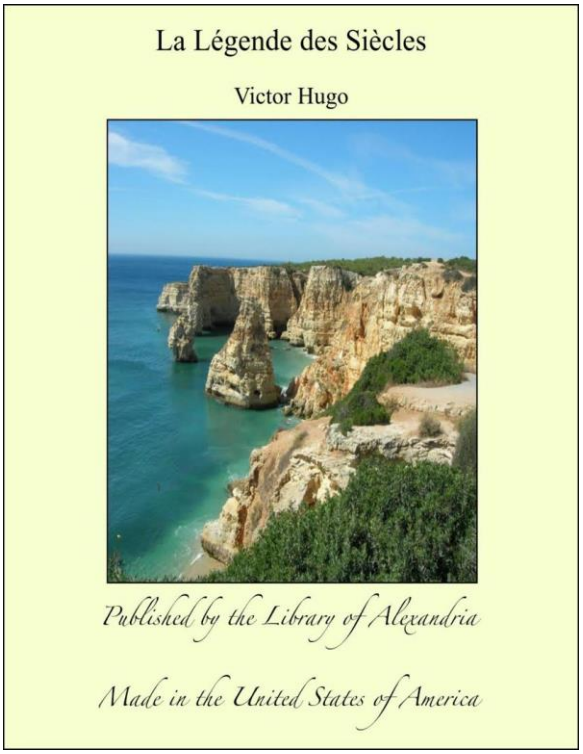
ابلاغ پیام خدا به آن حضرت در آخرین لحظات زندگی:

- ای پیامبر خدا آیا حاضرید دعوت حق را لبیک بگوئید؟ بلی (به تعبیر انگلیسی متن Yes). آن هنگام لرزشی بر وی حکمفرما شد. نفسی آرامم لب های او را گشود و جان به جان آفرین تسلیم کرد.
- جانم فدای پیامبر. جانم نگاه پیامبر. جانم فدای نفس اول و آخر پیامبر. خاک پای این پیامبر. خاک پای تک تک آیات قرآن پیامبر. کار نگار است پیامبر. خاک کیمیا شده است پیامبر.

شعر سال نو هجری (سال یازدهم هجری)

(اثر ویکتور هوگو. ۱۸۵۹ میلادی. فصلی از کتاب افسانه قرن ها. هتزل. صص۶۵-۵۹. Fr.wikisource.org).

- همانطوریکه پیشتر هم آمد شعر "نهمین سال سال هجری" بخش سوم کتاب حماسه جاودانه او بنام "افسانه قرنها" (La Légende des siècles) است. عنوان شعر نه "نهم سال هجری/هجرت" که "سال نو هجری یعنی سال یازدهم هجری" است.



- شعر "نهم (یازدهم) سال هجری" شامل ۱۷۶ سطر و مربوط به سال ۱۸۵۸ است (۱۶۲ سال پیش). هوگو در آن سال ۵۶ سال سن داشت.
- متن انگلیسی شعر ویکتور هوگو که از زبان اصلی آن (فرانسه) ترجمه شده است و من با مرارت زیاد و با یک خوش شانسی تمام پس از چند روز جستجو در اینترنت به آن دست یافتم. مصیبت دسترسی به منابع خارجی حرف امروز و دیروز نیست. خواندم خانم ندا آرمین هم با این مشکل روبرو بوده است. متن انگلیسی این اثر، نه از طریق اینترنت کامپیوتر خانه که از موبایل قابل جستجو و دانلود بود. خوشبختانه گوشی های همراه این قابلیت آن را دارند که متن اصلی را به هر زبانی کنند. من همزمان ترجمه انگلیسی و فارسی آن را دانلود کردم. سپس با google ، google translate و با سایت ترگمان، ترجمه ها را با هم مقایسه کردم.
- سه ترجمه مرحوم شفا، ندا رامین و رقیم را هم از قبل داشتم که رکن اساسی ترجمه فعلی شد. من فقط با ذوق خود سطر به سطر این متون را با هم در چند نوبت مقایسه کردم و با گلچین آنها و بعضا تغییرات بایسته و شایسته در آنها به یک متن قابل قبول ولی نه بی نقص رسیدم.

- **از همین جا از همه مترجمین محترم سپاسگزاری می کنم و دست مریزاد می گویم که مترجم چنین اثری با چنین اثر انگشتی بودید.**

بنده فقط سعی کردم ترتیب ابیات و نص صریح ابیات مطابق با متن انگلیسی آن باشد. اگرچه ممکن بود متن اندکی از لحن شاعرانه خود دور افتاده باشد، یا خواننده ایرانی در آن یک نوع بی نظمی مشاهده کند و آن را متفاوت از ترجمه های فعلی به زبان فارسی بیابد. اما همه می دانند شعر الهام است. ترتیب آن بدست شاعر نیست. بهم ریختن و بهم پیوستن ابیات به افق دید و دورنمای فکری شاعر و الهام بخش آن آسیب جدی می زند. مورد مهم دیگر این بود که فاصله قطعات حفظ شد. زیرا یک سطر فاصله بین دو قطعه کلی معنا و مفهوم شعر را تغییر می داد.

از نظر مستندسازی هم این ترجمه مطابق با حوادث آن روزگاران است. هم عنوان فعلی آن دقیق است و هم نام اشخاص و رسالت تاریخی اشخاص بدرستی معرفی شده است. زید، زید است. علی و سعید، زید نیست. علی (ع) نباید عازم جنگ با روم می شد زیرا پیامبرگرامی ثانیه به ثانیه به حضور او و توصیه های او جهت کفن و دفن بدن مطهر ایشان نیاز مبرم داشت.

او می دانست که زمان مرگش فرا رسیده است،

دیگر کسی را ملامت نمی کرد،

در کوچه‌ها که قدم می‌زد رهگذران از هر سو سلامش می‌گفتند،

و او، به مهربانی پاسخ می‌داد.

هنوز در محاسن سیاهش بیست تار موی سیاه نبود،

گاهی اوقات می ایستاد تا شترها را در حال نوشیدن ببیند،

به یاد دورانی می‌افتاد که خود

شترهای عمویش را به چرا می‌برد.

او همیشه مشغول نیایش به درگاه پروردگار بود.

گاهی اوقات یک زن، برهنه می پوشید

به او نگاه کرد

و می گفت: زیباروی زمین، روز در آسمان،

به نظر می رسید او عدن را دیده است، عصر عشق،

زمانهای گذشته، دوران قدیم

پیشانی اش فراخ و گونه هایش اندکی برآمده بود،

ابروهای باریکی داشت با نگاهی نافذ و گردنی کشیده،

انگار "نوح" بود و راز طوفان را می‌دانست.

اگر مردانی برای مشورت یا قضاوت نزد او می آمدند

اجازه می‌داد تا یکی داوری‌اش را گردن گذارد و دیگری

به انکار و استهزایش برخیزد،

بیش‌تر، سکوت می‌کرد و گوش می‌داد،

آخرین کسی بود که لب به سخن می‌گشود،

همواره مشغول دعا بود.

غذایش اندک بود و گاه از گرسنگی، سنگ بر شکم می‌بست،

گوسفندانش را خود می‌دوشید،

چون یک فرد عادی

بر زمین می‌نشست

و لباس‌هایش را خود وصله می کرد.

با آن که دیگر جوان نبود

بیش‌تر روزها را روزه داشت، چنان که ماه‌های رمضان را.

شصت و سه ساله بود که ناگهان دچار یک تب مزمن شد.

قرآن را که خود از سوی پروردگار آورده بود

تلاوت می کرد،

سپس بیرق نبرد با رومیان را به پسر زید داد و گفت:

این آخرین بامداد زندگانی من است،

بدان که خدایی جز خدای یگانه نیست،

در راه او جهاد کن

آرام بود

اما نگاهش

نگاه عقابی بلندپرواز بود که مجبور به ترک آسمان شده باشد،

آن روز مثل همیشه

در ساعت نماز

به مسجد آمد

به علی تکیه کرده بود و مومنین به دنبالش می‌آمدند،

چون تکان خوردن پرچم در اثر وزش باد، بدن تب دار نبی هم می لرزید!

هنگامی که به مسجد رسید،

وی با رنگ پریده

روی به مردم کرد و گفت:

هان، ای مردم!

همچنان که روز روشن، به شبی تار پایان می‌گیرد،

عمر انسان نیز به پایان می رسد،

و جریان زندگی ادامه پیدا می کند،

خاک و شب ما هستیم،

تنها خدا بزرگ است.

ای مردم!

اگر خداوند اراده نمی‌کرد،

من چون یک آدم کور و جاهل بودم.

یا بی خدا، چون یک حیوان وحشی، حقیر و پست بودم.

شیخی، سخن او را قطع کرد و گفت:

ای فرستاده‌ی خدا!

چون به دعوت مردم برخاستی،

همگان پیامت را به گوش جان شنیدند و به راستی کلامت،

ایمان آوردند،

روزی که پا به عرصه‌ی هستی گذاشتی،

ستاره‌ای در آسمان پدیدار شد و سه کنگره‌ی کاخ کسرا فرو ریخت...

پیامبر پی سخن خود را گرفت

و گفت:

با این همه،

ساعت آخر عمر من فرا رسیده است،

اکنون فرشتگان آسمان درباره من در شورند.

گوش کنید:

اگر یکی از شما را سخنی ناپسند گفته‌ام،

پیش از آن که از میانتان بروم، برخیزد،

و در حضور همگان آن را به من بازگرداند،

و اگر کسی را به ناحق، ضربتی زده‌ام،

بیاید و با این چوب دستی مرا قصاص کند!

آن‌گاه چوبی را که در دست داشت

به‌سوی حاضرین دراز کرد.

پیرزنی که روی سکویی نشسته بود و پشم می‌رشت،

فریاد زد:

ای رسول خدا!

خدا پشت و پناه تو باشد!

به نظر می رسید او به یک چشم انداز غم انگیزی خیره شده است

و عقیده؛ که ناگهان گفت: "آنجا" (لابد منظورش از گفتن عقیده، اختلاف نظر رجال سیاسی برای جانشینی خودش بود! آنجا هم جائی جز سقیفه نبود! با چه زبانی باید می گفت که تشنگان قدرت به خود بیآئید و اینقدر از دستور من سرپیچی نکنید. معلوم است با این بی تدبیری و سرپیچی های متعدد از فرمان رسول الله که تا امروز هم در همه ممالک اسلامی ادامه دارد، آن روز خیلی زود این امت واحده را دچار چند دستگی کرد و خلیفه اول دو سال از ۲/۵ سال خلافت خود را (۱۳-۱۱ هجری) صرف جنگ با ارتدادیون کرد که خواهان بازگشت به کفر از اسلام بودند).

ای کسانی که سخن مرا می شنوید من، کلامی از زبان خداوندم،

چون انسان خاکسترم، و چون پیامبر، من آتش‌ام،

من تکمیل کننده نور ناقص عیسی هستم،

پسر مریم، آرام بود و کلامی خوش داشت،

چون کودکان

اما من قوی و توانا هستم.

پیش درآمد روز، طلوع خورشید است.

عیسی پیش از من بود، اما او علت آن نیست،

او از یک باکره مشتاق گل رز متولد شد،

به عنوان یک موجود زنده، این را به خاطر داشته باشید،

که من فقط یک لجن از رذایل سیاه شده ام،

من در تمام گناهان، این رویکرد عجیب را تجربه کرده‌ام،

پوست و گوشت من بیشتر از یک کوره راه، گل آلود است،

و بدن من از شرارت بی آبروست.

ای همه کسانی که سخن مرا می شنوید، بدانید خاک مرا به طرف خود می کشد،

در تاریکی محض تابوت،

هر خطای انسانی تبدیل به یک کرم خاکی می شود،

پسرم، نفرین شدگان در اعماق زمین سرد، دوباره متولد می شوند،

و دوباره توسط کرم ها خورده می شوند،

همیشه تن او زنده است، تا درد

پایان پذیرد و راهی برای رهائی بی سر و صدای او فراهم گردد.

پسرم، من میدان اصلی نبردهای مقدس هستم،

گاهی کمک از بالاست و گاهی از پایین،

و البته که می شود بجای الفاظ زشت، بهترین ها را بر زبان آورد،

همچنانکه در صحرا، ماسه و آب‌انبار با هم هستند،

ای مومنین! در عین حال، این مانع از رفتن من نمی شود

در سایه، فرشتگان ترسناک نشسته اند،

که دوست دارند انسان را دوباره در تاریکی فرو ببرند،

من در مواردی بازوان تشییع کنندگان را در مشت خود پیچانده بودم،

اغلب چون یعقوب، من شب را مرحله به مرحله داشتم.

با کسی که ندیده بودم مبارزه کردم،

خونریزی های دوران زندگی مرا، مردان پست بوجود آوردند،

آنها نفرت و حسادت را نثار من کردند،

اما من با اعتقاد، و نه خشم با آنها جنگیدم

هنگام نبرد، فریاد زدم: رهایش کنید!

تنها بودم،

هنوز هم تنها هستم،

برهنه و زخم‌خورده و خونین،

و من این را بر همه چیز ترجیح دادم،

آن‌ها فرصت یافتند مرا مورد حمله قرار بدهند،

هنوز هم به سمت من یورش می برند،

و راهی که برای حمله انتخاب می کنند یک راه باریک است!

در حالی که خورشید در سمت چپ آنها و ماه در سمت راست آنهاست،

اما نهایتا این دشمنان بودند که نبرد را باختند،

و من گامی پس ننهادم.

این چگونه ممکن است؟

که من بعد از چهل سال جهاد، در این نقطه،

به لبه گور عمیق رسیده ام،

و من خدا را پیش رو و جهان را پشت سر دارم،

و اما شما که در سختی از من پیروی کردید،

مانند یونانیان هرمس و یهودیان لوی،

رنج زیادی را متحمل شدید، ولی شما سپیده دم را خواهید دید.

پس از شب سرد، شاهد شکوفایی سپیده دم خواهید بود،

مردم، در این شک نکنید، کسی که مسرف است

شیرهای دره های جبل کرونگا

مرواریدها در دریا و ستاره ها در سایه

اندکی ممکن است به آن مرد تاریک شادی ببخشد.

ایمان بیآورید، ببینید، پیشانی خود را خم کنید،

آن که نه خوب است و نه بد،

روی دیواری قرار می گیرد که بهشت را از پرتگاه جهنم جدا می سازد،

مباد روی چنین دیواری بنشینید.

این افراد بیش از حد برای خدا سیاه و برای گناه، سفید هستند،

تقریباً هیچ کس مبرا از گناه نیست

تا سزاوار مجازات نباشد... بر شماست که:

در دعاهای سجده خود، همه اعضای بدن خود را با زمین تماس بدهید (سجده ائی که از آن کندن چندان آسان نباشد)

جهنم آنچه را که مقدر است خواهد سوزاند

و چیزی که خاکستر را لمس نکرده است، و خدا

هر کس را که زمین تاریک می بوسد،

آسمانی آبی بر او می گشاید.

ای مردم!

مهمان‌نواز باشید،

پارسا باشید،

دادگستر باشید،

در آن بالا، میوه های پاک بهشتی روی درختان مرداد* وجود دارد،

اسب هایی که با طلا زین شده اند برای رفتن به هفت آسمان (هفت در بهشت)

و ارابه هائی که محور چرخ های آنها از سرعت زیاد جرقه می زند

هر ساعت، آرام، بی لغزش و شاد،

در غرفه سکنی کنید که از یک مروارید توخالی ساخته شده است

دوزخ در انتظار افراد فاسد است، چقدر بدشانس!؟

آنها کفش های آتشین در پا دارند که حرارت آنها،

هم سر آنها و هم دیگ بخار جوش را به خروش در می‌آورد،

برعکس، چهره برگزیدگان، جذاب و پر غرور است.

پس از این، او لختی خاموش شد تا مخاطبین او آرام بگیرند،

سپس، راه خود را

با گامهای آهسته در پیش گرفت و گفت:

ای زندگان،

بار دیگر به شما می‌گویم:

که هنگام رحلت من از این عالم فرا رسیده است،

جایی که قرار است من بروم خانه پنهان من است،

پس لازم است عجله کنید، زیرا لحظه موعود فرا رسیده است،

بگذارید توسط کسانی تقبیح بشوم که مرا می‌شناسند،

و اگر از من خطائی سر زده است به صورت من تف بیاندازند،

مردم خاموش و افسرده،

از گذرگاه او کنار می‌رفتند

سپس او ریش خود را در چاه ابوالفیا شست[۴]

مردی از او سه درهم طلب خود را کرد و او بی‌درنگ آن را پرداخت،

و گفت:

تسویه‌حساب در اینجا بهتر است تا در میان گور،

چشمان مهربان مردم،

با نگاهی شیرین چون نگاه کبوتران،

مرد پر جلال مرداد ماه** را می‌نگریستند که عمری

تکیه‌گاهشان بود،

همه در حال گریستن بودند،

هنگامی که او به خانه خود بازگشت،

بسیاری بیرون خانه ماندند،

و سراسر شب را بی‌آنکه دیده بر هم گذارند،

روی یک تخته سنگی، نشسته و دراز کش سپری کردند،

بامداد فردا،

هنگامی که سپیده‌دم رسید،

وی گفت:

ای ابوبکر،

مرا دیگر یارای برخاستن نیست،

از جای برخیز و برای من قرآن بخوان.

و در آن هنگام که زوجه‌اش عایشه پشت سرش ایستاده بود،

وی به شنیدن آیاتی که ابوبکر می‌خواند مشغول بود.

گاه با صدای آهسته،

آیه‌ای را که شروع شده بود،

خود تمام می‌کرد و در این ضمن،

سایرین، جمله می‌گریستند.

نزدیک غروب بود که فرشته‌ی مرگ، بر درگاه خانه آمد و اجازه‌ی ورود خواست،

فرمود:

بگذارید او وارد شود (در هیبت انسان، در خانه رسول الله می آمد و در خانه را می زد. هر بار هم حضرت فاطمه (س) او را بخاطر بیماری سخت پیامبر جواب می کرد)

پیک خدا که داخل شد،

حاضران دیدند که برقی شگفت

در نگاه پیامبر درخشیدن گرفت،

همانند نوری که روز میلاد در چشم‌هایش داشت،

فرشته مرگ گفت:

ای پیغمبر!

خداوند تو را به نزد خویش می‌خواند،

پاسخ داد:

راضیم به رضای خدا

آنگاه لرزه ای روی شقیقه هایش جاری شد،

و نفسی آرام لبهای او را از هم گشود،

و محمد (ص) جان به جان آفرین داد.

*مفهوم ماه مرداد (August) در زبان انگلیسی عبارتند از: احترام یا تحسین، الهام بخش، دارای مقام والا، عظمت و شکوه. در کتاب اوستا امرداد به معنی زندگی جاودان و بدون مرگ توصیف شده است.

**در این آخرین ماه تابستان، بیشتر درختان میوه نظیر زردآلو، آلوها، سیب و انگور رنگ خوش می گیرند و چون می رسند تعدادی می افتند. آنهائی که می مانند از دور چشم نواز و از نزدیک خوشمزه و دلپذیرند.

متن انگلیسی شعر ویکتور هوگو که از زبان اصلی آن (فرانسه) ترجمه شده است:

THE NEW YEAR OF THE HEGIRE

(Fr.Wikisource.Org., the free online library,2020)

As if he foresaw that his hour was near,
Serious, he no longer reproached anyone;
He walked by paying passersby their salvation;
We saw him grow older every day, though he had
Barely twenty white hairs on his black beard;
He would sometimes stop to see the camels drinking,
Remembering the time he was a camel driver.

He thought long before the holy pillar;

At times, he had a naked woman put on
And looked at her, then he looked at the nude,
And said: “Beauty on earth, in heaven by day. ”

He seemed to have seen Eden, the age of love,
Earlier times, the immemorial era.
He had a high forehead, an imperial cheek,
The bald eyebrow, the deep and diligent eye,
The neck like the neck of a silver amphora,
The air of a Noah who knows the secret of the flood.
If men came to consult him, this judge
Letting one affirm, the other laugh and deny,
Listened in silence and spoke last.
His mouth was still praying;
He ate little, clutching a stone on his stomach;
He busied himself milking his sheep;
He sat on the floor and sewed his clothes.

He fasted longer than others on fasting days,
Although he lost his strength and was no longer young.

At sixty-three, a fever took him.
He reread the Koran with his own written hand,
Then he gave the banner to Seid’s son,
Saying to him, “I’m touching my last dawn,

There is no other God than God. Fight for him. ”
And his eye, veiled in shadow, had that dreary boredom
From an old eagle forced to abandon its range.
He came to the mosque at his ordinary time,
Supported by Ali, the people following him;
And the sacred standard was displayed in the wind.
There, pale, he cried, turning to the crowd:
“People, the day dies out, the man passes and flows;
The dust and the night is us. God alone is great.
People, I am the blind and I am the ignorant.
Without God I would be vile more than the foul beast. ”
A scheik said to him, “O chief of true believers! the world,
As soon as he heard you, in your word believed;
The day you were born a star appeared,
And three towers of the palace of Chosroès fell. ”

He went on: “The angels deliberate over my death;
The hour is coming. Listen. If I have one of you
Poorly spoken, let it arise, O people, and before all
Let him insult and outrage me before I escape;
If I hit someone, let them hit me. ”
And, calmly, he handed his stick to the passers-by.
An old woman, shearing the wool of a sheep,
Sitting on a threshold, shouted to him: “God assist you!”

He seemed to be looking at some sad vision,
And thought; suddenly, thoughtfully, he said, “There,
All of you: I am a word in the mouth of Allah;

I am ashes as a man and fire as a prophet.
I completed the imperfect light from Issa.
I am strength, children; Jesus was meekness.
The sun always has dawn as a precursor.
Jesus preceded me, but he is not the Cause.
He was born of a virgin aspiring a rose.
As a living being, remember this,
I am only a silt by blackened vices;
I have undergone the strange approach to all sins;
My flesh has more affront than a path has mud
And my body by evil is all dishonored;
O all of you, I will soon be devoured
If in the darkness of the solitary coffin
Each human fault generates an earthworm.
Son, the damned is reborn at the bottom of the cold vault,
To be devoured by worms again;
Always his flesh is alive again, until the pain,
Finished, opens its serene vastness to its flight.
Son, I am the base field of sublime battles,
Sometimes the man from above, sometimes the man from below,
And the evil in my mouth with the good alternates
As in the desert the sand and the cistern;
This does not prevent me from having, O believers!
Held in the shadows with scary angels
Who would like to plunge man back into darkness;
I sometimes twisted their funeral arms in my fists;
Often, like Jacob, I have the night, step by step,
Struggled against someone I did not see;

But men especially made my life bleed;
They threw their hatred and their envy on me,
And, as I felt the truth within me,
I fought them, but without being irritated;
And, during the fight, I shouted, “Let it go!
I am alone, naked, bloody, wounded; I prefer it.
Let them strike on me all! may everything be permitted!
“Still, rushing at me, my enemies
“To attack me in this narrow way,
“The sun on their left and the moon on their right,
They would not make me back down!” This is how
That after struggling forty years, here I am
Arrived on the edge of the deep grave,
And I have before me God, behind me the world.
As for you who have followed me in the ordeal,
Like the Greeks Hermès and the Hebrews Levi,
You have suffered well, but you will see the dawn.
After the cold night, you will see dawn bloom;
People, don’t doubt it; the one who lavished
The lions at the ravines of Jebel-Kronnega,
Pearls in the sea and the stars in the shade,
May give a little joy to the dark man. ”

He added: “Believe, watch; bow your forehead.
Those who are neither good nor bad will stay
On the wall that separates Eden from the abyss,
Being too black for God, but too white for crime;

Almost no one is clean enough from sins
To not deserve a punishment; task,
Praying, let your bodies touch the earth everywhere;
Hell will only burn in its fatal mystery
Only what has not touched the ashes, and God
To those who kiss the dark earth, open a blue sky;
Be hospitable; be holy; be fair;
Up there are the pure fruits in the august trees*,
Horses saddled with gold, and, to flee to the seven heavens,
Live chariots with lightnings for axles;
Every hour, serene, incorruptible, happy,
Inhabit a pavilion made of a hollow pearl;
The Gehennam awaits the reprobates; misfortune!
They will have shoes of fire whose heat

Will boil their head as well as a boiler.
The face of the elected will be charming and proud. ”

He stopped, giving audience to the spirit.
Then, continuing his walk with slow steps, he continued:
“O living! I repeat to everyone that this is the time
Where I am going to hide in another house;
So hurry up. It is necessary, the moment has come,
Let me be denounced by those who knew me,
And that if I’m wrong, they spit in my face. ”

The crowd parted silently as it passed.

He washed his beard at the Aboulféia well.
A man claimed three drachmas, which he paid for,
Saying, “Better to pay here than in the grave. ”
The eye of the people was sweet like a dove’s eye
Looking at this august man*, his support;
All were crying; when he later returned home,
Many remained there without closing their eyelids,
And spent the night lying on a stone.
The next morning, seeing dawn coming:
“Aboubèkre,” he said, “I cannot get up,
You’re going to take the book and say the prayer. ”
And his wife Aischa was standing behind;
He listened while Aboubèkre read,
And often in a low voice finished the verse;
And we cried while he was praying like that.
And the angel of death towards the evening at the door
Appeared, asking to be allowed in.
“Let him come in. “We then saw his eyes light up
With the same clarity as on the day of his birth;
And the angel said to him, “God desires your presence.
“Good,” he said. A shiver ran down his temples,
A breath opened his lip, and Muhammad died.

*August Man, inspiring reverence or admiration; of supreme dignity or grandeur; majestic.
** At this time of year all fruits, except pears, mature and ripen on the plants. The full-colored, bright, clean, fresh appearance fruits can drop in early August. Pure fruits: The term is of French origin, where it meant in Old French (13th century) purified or refined.

مقام محمد (ص)

(شعری که پس از نماز شب روز یکشنبه مورخ ۱۴۰۰/۵/۱۷ سروده شد)

این محمد یک مقام است

ره نماید یک مقام است

ره سپارد یک مقام است

کل عالم این مقام است

بر تو باشد یک مقام است

از تو باشد یک مقام است

راه من جز راه او نیست

کار من جز کار او نیست

هر سخن یک ذکر او هست

هر صباح یک صبح او هست

از سپاه است یک سوار است

غنچه ائی از آسمان است

رهبری چون رهنما است

روز اول او دعا کرد

روز دوم او سئوال کرد

روز سوم او وداع کرد

یک نظر بیشتر ندیدم

یک نماز بیشتر نبودند

در تب و تاب هم نبودند

مسجد هم بودند دعا بود

رستگاری از خدا بود

مسجد از مردم فراوان

پایگاه مردم هم بود

خواست پیمان گذارد

خواست اعلام نماید

قرض خود را کسر نماید

زخم خود را کم نماید

هر که دارد کم ندارد

بین ما هست مهر ما هست

مردم اما گریه کردند

مردم اما زنده کردند

گریه را با زنده کردند

دین او دنیای او بود

ذهن او قرآن او بود

یک زمین با او زمان بود

آسمان در حد او بود

خواست بخنداند عزیز را(فاطمه زهرا)

خواست بگوید مرتضی را

فرصتی دیگر نماندست

در گشائید او بیآید

از صباح دیگر بیآید

این زمین طاقت بیآرد

ای پیامبر!

من پیام آسمانم

ایمنم جانت ستانم

بر سر منت گذاری

خیر من اینجا نباشد

بهتر است اینجا نباشم

من برای آن خدایم

من نصیب آن دعایم

دعوت حق را پذیرم

من رسول آن حبیبم

احتضار با من شناس است

اشتیاق بر من صفات است

لحظه ائی دردی بر آمد

آن نفس دیگر نیآمد

گریه ام تا روز هستی (چند روزی که این متن را به روز کردم به اینجا و چند جای دیگر متن که رسیدم گریستم. آخر من این مقام را دوست دارم. مقام اعتراف را، مقام پاکی را، مقام اعتماد را، مقام تسلیم به خدا را، مقام رستگاری را. خدایا چه پیامبرعظم الشانی داشتم قدرشان را ندانستم. حرفش را نفهمیدم. تا توانستند به نام اسلام، بی اسلامی و بی صفاتی کردم).

گریه ام بر روز مستی

رستگارم گر عبیدم

دستگاهم گر حریف ام

او حبیب العالمین است

او شمیم صارمین است

یک جهان فرزانه دارد

فاطمه همسایه دارد

با من او یک من یکاد است (وَإِن یکادُ الّذِینَ کفَرُوا لَیزْلِقُونَک بِأَبْصَارِهِمْ لَمّا سَمِعُوا الذِکرَ وَیقُولُونَ إِنّهُ لَمَجْنُونٌ وَمَا هُوَ إِلّا ذِکرٌ لِلْعَالَمِینَ- و آنان که کافر شدند، چون قرآن را شنیدند چیزی نمانده بود که تو را چشم بزنند، و می‌گفتند: او واقعاً دیوانه‌ای استو حال آنکه جز تذکاری برای جهانیان نیست).

گنجه یک دم نگاه است

رنج نداشت گنجینه او داشت

کم نداشت همسایه او داشت

یک قبا از رنگ سبز داشت

رنگ گنبد رنگ او داشت

نیمه شب این را نوشتم

شاید هم بر من نوشتند

هرچه بود فرمان او بود

هرچه بود احسان او بود

رنج او درمان من بود

فخر من پیمان او بود

گفتنی ها را گفتم

(۱۴۰۰/۵/۲۳)

گفتنی ها را گفتم

هر کس که گفت من گفتم

از هوگو این را گفتم

از روز بعد هم گفتم

از محمد یک کلام گفتم

جان جانان خدا گفتم

من سپاه احمد هم گفتم

از سر سپاه احمد هم گفتم

حیدر آنجا خسته بود (واپسین روزهای حیات طیبه حضرت رسول گرامی)

از کل وقایع گفتم

زید اگر آمد بگو گفتم

از زید بن حارثه هم گفتم

فاطمه گریان مباش

از هرچه مرارت است گفتم (پس از رحلت حضرت رسول چه بر سر او و خاندان علی آوردند؟ خدا می داند)

محترم روزی اگر از نام او هم گفتم

من برابر از علی گفتم

حسین را بعد از حسن گفتم

طوطیا در دست آدم گفتم

موسیا از فخر آدم گفتم

یوسف ام در چاه عالم گفتم

یک هوگو اینجا نبود

از صبح صادق گفتم

حافظ از احمد بگوید گفتم

هرکه گفت در نعت احمد گفتم

رنج من این کار دیگر می کنند

ورنه من بر هر چه آدم گفتم

زینب ام زینب به زینب گفتم

یا که عباس علمدار گفتم

ساجدم صاحب زمان گفتم

هرچه باید از خدا گفتم

احمد عالم مهدی عالم گفتم

شاهد این گفتگو، با شما هم گفتم

پاورقی ها:

۱. غزوه تبوک آخرین غزوه رسول اکرم (ص) در رجب و شعبان سال نهم هجری در منطقه تبوک بود. وقتی خبر آمادگی رومیان برای حمله به سرزمین حجاز در مدینه منتشر گردید، پیامبر (ص) پیش از آغاز سفر، علی (ع) را به جانشینی خود در مدینه گمارد.سپس همراه با سی هزار جنگجو عازم تبوک گردید و بدون برخورد با دشمن و جنگ و خون ریزی، به مدینه بازگشت. بدین سان، احتمال خطر در نظر پیامبر بسیار جدّی بود و به همین دلیل، پس از مراسم حجۀ الوداع و ورود به مدینه، سپاهی منظّم برای اعزام به این منطقه آماده کرد و دستور داد بزرگان مهاجران و انصار در آن شرکت کنندر این غزوه پیامبر اسلام (ص) به قصد نبرد با رومیان به منطقه تبوک رهسپار شد؛ ولی برخی از اصحاب و به‌ویژه منافقان مدینه از حضور در سپاه سرباز زدند یا کوشیدند در دل مسلمانان هراس بیفکنند. درباره غزوه تبوک آیاتی نیز نازل شد و منافقان را رسوا و اهداف و نقشه‌های بعدی آنان را برملا ساخت (ویکی شیعه، ۲۰۲۱، خبرگزاری رسمی حوزه،۱۳۹۹).

۲. پس از رحلت پیامبر (ص) و در اوائل خلافت ابوبکر، زید بن اسامه برای جنگ با روم شرقی به ناحیه بلقاء در شام لشکر کشید و بر قریه اُبنی هجوم برد و توانست پیروزی‌هایی را به دست آورد و بنا بر برخی روایات، قاتل پدر خود را بکشد و پس از ۴۰ یا ۶۰ روز به مدینه بازگشت. خبر پیروزی او از سوی مردم مدینه که از ارتداد قبایل عرب بیمناک بودند با خوشحالی و سرور بسیار تلقی شد. جنگ‌های اِرتِداد مجموعه جنگ‌هایی است که اندکی پس از درگذشت محمد (ص)، میان شماری از قبایل مُرتَد عرب و مسلمانان در گرفت. این قبایل که بعضاً از اسلام برگشته بودند در برابر حکومت اسلامی وقت اعلام استقلال کرده و بر ضد آن قیام کردند. این جنگ‌ها در سال‌های ۱۱ تا ۱۳ هجری (۶۳۲ تا ۶۳۳ میلادی)، و در زمان خلافت ابوبکر صورت گرفت (ویکی پدیا،۲۰۲۱). آیا وقت آن نیست که مسلمانان دنیا رجال آن روز را ملامت کنند که بخاطر تصاحب قدرت به پیامبر (ص) اتهام هذیان گوئی دادند و موجب چند دستگی در امت واحده اسلام شدند و اولین چوبی که از این سرپیچی نصیب ایشان شد قوم ز حج نرفته اعرابی بود که قلبا به اسلام ایمان نداشتند و منتظر اختلافات فرق و وفات پیامبر (ص) بودند.

داستان زید بن حارثه پدر زید بن اسامه (ویکی پدیا– دانشنامه آزاد، ۲۰۲۱): در ده سالگی محمّد (ص) زید را به فرزندی گرفت. زید پس از علی (ع) و خدیجه کبری (س) سومین کسی بود که به دین اسلام گروید. در سال ۶۲۲ میلادی، زید به یثرب هجرت کرد. زید با زینب دختر جحش ازدواج کرد. زید تنها صحابی محمّد است که نامش در قرآن ذکر گشته است (فَلَمَّا قَضَى زَيْدٌ مِّنْهَا وَطَرًا زَوَّجْنَاكَهَا. سوره احزاب/ ۳۷). او همسر خود را زینب دختر جحش را برغم پافشاری پیامبر برای عدم طلاق، طلاق داد و آن زن به تزویج پیامبر (ص) آمد.

قرآن در این باره می فرماید: به خاطر بیآور زمانی را که به آن کس که خداوند به او نعمت داده بود و تو نیز به او نعمت داده بودی (به فرزند خوانده‌ات "زید") می‌گفتی: "همسرت را نگاه‌دار و از خدا بپرهیز!" و او را طلاق مده. و پیوسته این امر را تکرار می‌کردی و در دل چیزی را پنهان می‌داشتی که خداوند آن را آشکار می‌کند؛ و از مردم می‌ترسیدی در

حالی که خداوند سزاوارتر است که از او بترسی! هنگامی که زید از آن زن جدا شد، ما او را به همسری تو درآوردیم تا مشکلی برای مؤمنان در ازدواج با همسران پسر خوانده‌هایشان هنگامی که طلاق گیرند نباشد؛ و فرمان خدا انجام شدنی است. هیچ گونه منعی بر پیامبر در آنچه خدا بر او واجب کرده نیست؛ این سنت الهی در مورد کسانی که پیش از این بوده‌اند نیز جاری بوده و فرمان خدا روی حساب و برنامه دقیق است (سوره احزاب/ آیات ۳۷ و ۳۸).

۳. بالاخره روز دوشنبه بیست و هشتم صفر سال ۱۱ هجری قمری پیامبر گرامی اسلام حضرت محمد (ص) در ۶۳ سالگی، چشم از جهان فروبست. علمای اهل سنت تاریخ وفات آن حضرت را چند روز دیرتر از این یعنی در اوائل ماه بعد (۲ و ۱۲و ۱۷ ماه ربیع الاول) ذکر کرده اند. برحسب روایات برخی از فرق اهل تسنن، ولادت و وفات آن حضرت ۱۷ ربیع الاول بوده است. شیعه رسما ۲۸ صفر را اعلام می کند اما طبق مستندات دیگر، وفات آن حضرت دوم ربیع الاول اتفاق افتاده است (جلیل تاری،۱۳۸۰. تاملی در تاریخ وفات پیامبر (ص). مجله تاریخ اسلام شماره ۵). قول مشهور عامّه این است که دوازدهم ربیع الاول سال ۱۱ هجری روز وفات آن حضرت است (خبرگزاری رسمی حوزه، ۱۳۹۹)

۴. ابوالفدا (ابوالفیا) معروف به جُبّ دانیال که یهودیان و مسیحیان در برخی از روزهای سال یا اعیاد به زیارت آن می روند. بیشتر ساکنان عراق معتقدند که این گودال، چاه هاروت و ماروت است.

منتخب منابع مورد استفاده:

رامین، ویدا.۱۳۹۱. سال نهم هجرت. انتشارات باغ آبی. ۴۸ صفحه.

شفا، شجاع الدین.۱۳۳۳. سال نهم هجرت. داستان کوتاه.۴ صفحه.

رقیم.۱۳۹۲. دوست داشتنی ترین انسان جهان. وبلاگ muhammadforall .

Aliyeva, A. 2013. The problem of stories in Victor Hugo's work. Retrieved from: ttp://www.rusnauka.com/2_KAND_2013/Philologia/1_125285.doc.htm

Hugo, V.M. 1859. The Legend of the Centuries-The New Year of the Hegira (Praise for The Prophet Mohammad), Hetzel edition, p. 59-65. Fr.wikisource.org., the free online library, 2020.